



اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

صلح بادوام و دمکراتیک در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

۱۵ ←



جنگ، "صلح"،  
نتایج و چشم انداز!

اواخر ماه گذشته، جمهوری اسلامی قطعنامه ای را که سال پیش توسط شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسیده بود، پذیرفت و روز ۲۹ مرداد ماه جاری در آستانه آخرین روزهای پایان هشتمین سال جنگ، آتش بس میان ایران و عراق بطور رسمی و بسا نظارت نیروهای سازمان ملل بمورد اجرا گذاشته شد. سرانجام جمهوری اسلامی که هشت سال برادامه جنگ اصرار ورزیده بود و پیاپی دادن به جنگ را معادل نابودی خود می شمرد، مجبور به پذیرش آتش بس گردید. اینکه چرا جمهوری اسلامی از آغاز به استقبال این جنگ شتافت، چرا اینهمه سال بالاجاب تمام برتداوم آن اصرار ورزید و سرانجام اینکه چرا در بدترین شرایط ممکن تن به تسلیم داد، موضوعاتی است که در اینجا بطور فشرده بآنها خواهیم پرداخت تا ضمن روشن شدن اهداف، اقدامات و ماهیت سیاستهای هیات حاکمه چه در جنگ و چه در صلح، در صفحه ۲

## علیه پراکنندگی در دفاع از وحدت

اکنون پس از یک دوران تلاطمات، بحرانها و انشعابات و پراکنندگی در صفوف نیروهای سازمان ما، ضرورت وحدت در میان نیروهای که خود را مدافع خط مشی "اقلیت" می دانند، اما طی چند سال گذشته هر یک به فعالیت مستقل در چارچوب تشکیلات مستقل خود ادامه داده اند، بیش از پیش احساس می گردد. هر کس بحسب احساس مسئولیتی که در قبضه اش جنبش طبقه کارگر، توده های زحمتکش مردم و انقلاب ایران دارد، برای ضرورت وحدت تاکید می کند. لاف جلدی ترین این سازمانها و جریانها تا این حقیقت را دریافته اند که در نتیجه پراکنندگی صفوف نیروهای سازمان نه فقط بشکل محسوس از توان رزمی و قدرت تعرضی در صفحه ۴

## دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر

طبقه کارگر در مبارزه خود علیه بورژوازی برای اینکه بتواند اهداف طبقاتی و تاریخی اش را عملی کند، باید همواره به یک طبقه مجزا از همه طبقات دیگر، در یک صلب واحد طبقاتی سازمان یابد و به مارکسیسم - لنینیسم مسلح گردد. اما طبقه کارگر نمیتواند همواره به یک طبقه متشکل گردد، به منافع طبقاتی خود آگاهی یابد و اهداف فسترگ خود را عملی سازد مگر آنکه شناخت صحیحی از ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانها که هر یک منافع طبقاتی معینی را نمایندگی می کنند کسب کرده باشد. این مسئله در ایران بویژه از آنجهت حائز اهمیت است که علاوه بر سازمانها که آشکارا از منافع بورژوازی دفاع می کنند و سازمانهای اپورتونیست - رفرمیست نظیر حزب توده و اکثریت، که ماهیت اینها نیز تا حد در صفحه ۱۱

### توضیح و تشریح ۱۳

### برنامه سازمان

۱۳



### یادداشت های سیاسی

☆ "تجدیدیست" با خمینی، در صفحه ۹

سروش پرورشگسختگی سیاسی

### نوزدهمین کنفرانس (ح.ک.ا.ج.ش) ادامه کدام خط؟

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز گردید، و در بیست و هفتمین کنگره حزب رسمیت یافت و به خط مشی رسمی حزب کمونیست شوروی تبدیل گردید. دستور جلسه کنفرانس ارزیابی چگونگی پیشرفت اجرای مصوبات کنگره ۲۷ و نتایج نیمه نخست برنامه پنجساله دوازدهم در صفحه ۶

نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۸ شایع یافت و بسا تصویب چند قطعنامه پیرامون مسائل مورد بحث کنفرانس بکار خود پیاپی بخشید، ادامه تحولاتی است که در پی پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مرکزی

درفروش سهام کارخانه ها به کارگران، چه اهدافی تعقیب می شود؟

۲۵ ←

صلح دمکراتیک و پایدار، در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

رژیم را تخفیف دهد و یا موقتا آن را تحت الشعاع تصویرروشنی از نتایج این تسلیم که به تعبیر خمینی "زهری در کام او جمهوری اسلامی بود و چشم اندازی بدست داده شود. مهمترین و پویای ترین انگیزه جمهوری اسلامی در جنگ با عراق و ادامه آن را با بستی در عوامل داخلی، یعنی در انگیزه طبقاتی طبقه حاکم مبنی بر توقف و سرکوب انقلاب جست، طبقه ای که ارگانهای سرکوبش در حین انقلاب دچار از هم گسیختگی شده بود. در جریان واژگونی حکومت سلطنتی، انقلاب ضربات مهلکی بر پیکر نهادهای کهن چامه فرود آورد. امواج توفنده انقلاب ارگانهای ستم و سرکوب بورژوازی را تا حدود زیادی از هم گسیخت و روند عمومی کارنها دهی بوروکراتیک را مختل کرد. جنبش توده ای از کنترل رهبران خارج گردید و کارگران و زحمتکشان با مشکل شدن در نهادهای شورائی و کمیته های محلی نطفه های اقتدار توده ای را برپا داشتند. اقدامات عملی و بلا واسطه این نهادهای انقلابی بطور جدی، با منافع به قدرت خزیدگان و اساسا طبقه حاکمه در تعارض بود و بازارهای ستم و سرکوب، بعلت از هم پاشیدگی و ضریاتی که از انقلاب دریا فت کرده بودند، در انجام کار ملوظایف خود، ناتوان بودند. جوانان انقلابی حاکم برجامعه و انقلابی که سلطنت را به زیر کشیده بود، نه تنها چنین اجازهای را به آنها نمی داد، بلکه توده های انقلابی هرروزه اقدامات عملی را دیکال تری دست می زدند و درخواست های بیشتری را پیش روی رژیم قرار می دادند. جمهوری اسلامی که ما هیتا مخالف اینگونه اقدامات نبود و در به پاسخوئی مسائل داخلی نبود، برای انحراف مبارزات توده ها و جلوگیری از رادیکالیسم انقلابی آنان و مهمتر از همه برای توقف و سرکوب انقلاب به یک جنگ خارجی نیاز داشت تا توجه توده ها را از داخل به خارج انحراف دهد و در ضمن ارگانهای ستم و سرکوب را باز سازی کند. جنگ همان وسیله ای بود که جناح های مختلف بورژوازی، تا مین منافع خود را در برابر فروختن و دامن زدن آن می یافت. با زسازی ارگانهای ستم و سرکوب، توقف و سرکوب انقلاب، توسعه طلبی بورژوازی جهت احراز نقش هژمونیک و تقویت مواضع خود در منطقه، اهداف مشترک جناح های بورژوازی بود که حصول آن در بر توجنگ و تداوم آن مهیا می گردید. علاوه بر این جنگ می توانست نا رضایتی توده ها را مهار کرده و تضادهای درونی رژیم خارج می گردید، با زتاب، می دارند. از

سوی دیگر قدرت مالی رژیم جهت تامین هزینه های سرسام آور جنگی کاهش یافته بود، تضادهای و شکافهای درونی رژیم نیز عمیق تر می شد. اختلافات به غایت حاد درونی بر سر مسئله انتخابات مجلس سوم، به تهدیدهای علنی و درگیریهای فیزیکی کشیده می شد. دخالت خمینی در حمایت از جناح دولت - رفسنجانی و ایجاد ارگان "مجمع تشخیص مصلحت" بر فراز سرشورای نگهبان که آشکارا تضعیف جناح با زار بود، مبین مراحل حادثه و انفجار آمیز تضادهای درونی بود. تضادهای میان نیروهای مسلح نیز اشکال علنی تری بخود می گیرد. شورای عالی دفاع، "ستاد فرماندهی مشترک" و سرانجام گزینش یکتا مهر معروف جناح "واقع بینان" ها هاشمی رفسنجانی به جانشینی فرماندهی کل قوا، همه و همه برای برون رفت از بن بست است که جمهوری اسلامی مدت ها ست با آن مواجه است.

از طرف دیگر سیاستهای توسعه طلبانه حکومت اسلامی، توازن سیاستهای جهانی را در منطقه بهم می زد. ارتجاع عرب و بطور کلی ارتجاع منطقه را تقویت کرد و بیش از همه به صهیونیسم خدمت نمود و آشکارا به جنبش فلسطین لطمه زد. جنگ طلبی رژیم نیز او را در انتظار جهانی و محافل بین المللی به شدت منفرد ساخته بود و سرانجام دول امپریالیستی نیز در مخالفت با سیاستهای بحران زای رژیم و در تعقیب تقویت جناح های مطلوب تر درون هیات حاکمه، رژیم را در معرض فشارهای مستقیم و غیر مستقیم سیاسی و اقتصادی که از جمله در تحریم فروش اسلحه، ایجاد محدودیت در خرید نفت، قطع مناسبات و غیره با زتاب می یافت، قرار داد. و این برگز و وزیر جنگ آمریکا، کمی پس از تصویب قطعنامه آتش بس اعلام کرده بود چنانچه جمهوری اسلامی از پذیرش آن خودداری ورزد، در دراز مدت با بستی رژیم دیگری جایگزین رژیم کنونی گردد، خلاصه آنکه شرایط بین المللی، در تکمیل شرایط داخلی علیه رژیم جمهوری اسلامی و بیان گروخامت و وضع رژیم و شکست او در عرصه های سیاسی است.

این شکستهای سیاسی، بویژه آنگاه در ماندگی کامل رژیم را به نمایش گذاشت که با شکستهای رژیم در عرصه نظامی تکمیل شد و اوائل سال ۶۷، فاو که دارای اهمیت استراتژیک بود و جمهوری اسلامی با تحمل تلفات زیادی توانسته بود به تصرف خود

ورد، در یک حمله برق آسا از دست نیروهای ایرانی خارج گردید و بفاصله کوتاهی پس از آن عراق توانست شلمچه را از نیز از تصرف ایران خارج سازد. همچنین جزایر مجنون که ۵ سال بل، به بهاء کشتار و تلفات بی سابقه نیرو - های ایرانی، بدست جمهوری اسلامی افتاده بود، از چنگ آن خارج شد. شکست‌های پی‌در پی نظامی جمهوری اسلامی که با دریا فت‌ضربات نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس توأم بود، هیچ جای تردیدی برای جمهوری اسلامی باقی نگذاشت که اگر بخواهد به جنگ ادامه دهد وجودیتش را بطور جدی بخاطر افکنده است. نرزش‌هایی که از مدت‌ها قبل از جانب جناح فائده آغاز گشته بود، بتدریج زیاده‌تر میشود. رفسنجانی که در مصاحبه دیماه ۶۶ خود با تلویزیون ان-بی-سی آمریکا به برقراری رابطه با آمریکا اظهار امیدواری کرده بود به عنوان نماینده جناح "واقع بین"ها ابتکار عمل را در ایجاد زمینه‌های لازم برای عملی ساختن این مسئله در دست گرفته بود، با اعتراف به اینکه "زمان دیگر به نفع ما نیست" برای هماهنگ کردن سیاست‌های جمهوری اسلامی با سیاست‌های مورد نظر امپریالیست‌ها موقعیت را مناسب یافت. خمینی جام زهر را سرکشید، و جمهوری اسلامی پس از یکسال آتش بس را پذیرفت.

مدتها بود که تداوم جنگ، دیگر نه تنها، تا مین‌کننده همه آن منافعی نبود که در آغاز جناح‌های مختلف بورژوازی راضی می‌نمود بلکه از جهات معینی در مقابل منافع جناح دولت - رفسنجانی، و اساساً خطری برای کلیت رژیم بود. سیاست جنگی عملاً به ضد خود تبدیل میشد. جنگ اگرچه در مقطعی توانست تضادهای نرونی هیات‌حاکمه را موقتاً تخفیف دهد، اما نرادامه، این تضادها را حدت بخشید. نکت جنگ، موجبات زائل‌گشتن "برکات جنگ" را در خود داشت. انقلاب نیز اگرچه در سایه جنگ، نربات سهمگینی را متحمل شد، اما از پیای یافتاد بحران انقلابی نیز که می‌باستی در بناه جنگ حل شود، همچنان برجامه حاکم اندوستان اعتلاء مجدد بخود گرفت. جنگ که هستی "و" شرف "رژیم خوانده شده بود، کنون بطرزی جدی این هر دو را به مخاط طره فکنده بود و سیاست جنگ جنگ تا پیروزی که زمدتها پیش به بن بست رسیده بود، اکنون ه پیروزی که شکست و افتضاح در پی داشت.

پذیرش آتش بس تعیین تکلیفی بود با این بن بست. اما بن بست سیاستی که جنگ را آغاز نمود، پا برجا ست و ازینرو آتش بس تعیین تکلیف موقتی است و طبقاً تی که جنگ بر راه انداختند، در جایگاه خود باقی‌اند.

جمهوری اسلامی، بموازات استحکام مناسب بورژوازی در عرصه مسائل داخلی، می‌باستی مناسبات خود را با دول امپریالیستی و در راس همه امپریالیسم آمریکا، عادی و مستحکم گرداند، تا بتواند زعهده انجام وظایفی که فقط در حیطه این مناسبات انجام پذیر است، بطور کامل برآید. این رسالت را جناح فائده به سردمداری رفسنجانی که می‌تکبر پذیرش آتش بس است و مورد حمایت خمینی است، برعهده گرفته است، تا با پذیرش قطعنامه و حفظ "صلح" در خارج، شرایط امن تری برای حرکت سرمایه ایجاد شود و جنگ در داخل با شدت بیشتری ادامه یابد، رژیم از مخممه‌ای که بدان دچار گشته است رهانیده شود و سقوط آن بتاخیر افتد! اما شکست‌های مفتضحانه رژیم، سیاست‌های مربوطه و عکس - العمل‌هایی که به ناگزیر بدنبال خواهد داشت بمراتب فزاینده آن حدودی است که جناح فوق ویا کلیت رژیم تعیین و ترسیم نموده است. بحران سیاسی موجود، با اختلافات درونی، به صورت بحران حکومتی ادامه و تشدید خواهد یافت، جناح با زاریه مخالفت آشکار تری روی خواهد آورد. مهمترین آن، تاثیرات و نتایج شکست‌های نظامی بر روی مسائل داخلی است. بلاواسطه ترین این نتایج، تشدید بحران سیاسی است. تشدید بحران سیاسی بدون شک به وخامت با زهم بیشتر موقعیت رژیم و پذیرش شکست‌های در عرصه مسائل داخلی منجر خواهد گردید. رژیم دیگر نخواهد توانست به بهانه جنگ، از پاسخ به مطالبات توده‌ها طفره رود. سرریز شدن سربازان و دیگر نیرو - های نظامی از جبهه‌ها به داخل شهرها، ایجاد بیکاری را بیش از این افزایش خواهد داد. نا توانی رژیم در پاسخگویی به مسائل آنها - زمینه‌های رشد مبارزات توده‌ای را فراهم‌تر خواهد ساخت. بحران آنچنان عمیق و همه جانبه است و اقتصاد بدان درجه درهم شکسته و از هم گسیخته است، که بهبودی با دوا می‌راند چشم‌انداز قرار نمی‌دهد. شرایط جدید زمینه تکامل بعدی مبارزات توده‌ای است. کارگران که در زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی و سیاسی قرار داشته‌اند و بیشترین لطمات را

متحمل گشته‌اند، به مبارزات حادثه‌ی وعلنی - تری دست خواهند زد، جنبش توده‌ای اعتلاء نوینی خواهد یافت.

اگر جمهوری اسلامی آتش بس را پذیرفته است و با عوام فریبی دم از "صلح" می‌زند، به خاطر آن است که موقعیت خود را تثبیت کند و همان اهداف و سیاست‌های زمان جنگ را در "صلح" پیش‌برد. کمونیست‌ها موظفند ماهیت فریبکارانه صلح بورژوازی را بر ملامت سازند. صلح رژیم، صلح طبقه حاکمه است. صلح طبقه‌ای که جنگ را برافروخت، صلحی است بی ثبات و ناپایدار، صلحی است که هدف آن تشدید استثمار و سرکوب توده‌ها است. "هیچیک از جنگ‌ها نمیتوان از نظام‌های سیاسی که موجد آنها می‌شوند، جدا کرد، سیاستی که یک دولت معین، یک طبقه معین در چهارچوب آن دولت از مدت‌ها پیش از جنگ دنبال می‌کرد، قهراً و ناگزیر بوسیله همان طبقه در طول جنگ ادامه می‌یابد و فقط شکل عملی آن تغییر می‌کند" (لنین - جنگ و انقلاب) اگر جنگ ادامه سیاست داخلی هیات‌حاکمه (طبقه حاکمه) است، صلح طبقه حاکم نیز چیزی جز ادامه همان سیاست نیست. صلح رژیم، صلح دروغین است، صلحی است بوروکراتیک، صلحی برای تداوم بهره - کشی، صلحی است که توده‌های استثمارشونده را در انقیاد دستمگران نگاه میدارد، صلحی است که در دل خود نطفه‌های جنگ جدید را می‌پروراند. این صلح نه دموکراسی و رفاه اجتماعی بهمراه خواهد داشت و نه اکثریت عظیم توده‌های زحمتکش را از شرمناک بی - شماری که رژیم ببار آورده و می‌آورد نجات خواهد داد.

یگانه صلح واقعی و پایدار، صلحی که متضمن منافع توده‌ها باشد، صلحی که کارگران و عموم زحمتکشان را بر سر نوشت خود حاکم گرداند، صلحی که به فقر و فلاکت انسان پایان بخشد، صلح دمکراتیک است و صلح دموکراتیک در گسست و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. کمونیست‌ها خواهان چنین صلحی هستند. صلح بوروکراتیک را بر ملامت سازند، راه انقلابی خلاصی از جنگ ارتجاعی و صلح بوروکراتیک را نیز به توده‌ها نشان دهند. اگر کمونیست‌ها تصریح می‌کنند که راه انقلابی در صفحه ۲۹

## علیه پراکنده‌گسی در دفاع از وحدت

سازمان کاسته شده بلکه بدتر از آن لطمانی جدی به جنبش طبقه کارگر ایران وارد آمده است. ضرورت این وحدت تنها از درک این حقیقت ناشی نمی‌شود که تمرکز تمام استعدادها، منابع و امکانات پراکنده در یک تشکیلات واحد، وظیفه ما را در امر سازماندهی و آگاهی طبقه کارگر تسهیل می‌کند و برداشته مداخله انقلابی سازمان در مبارزه طبقاتی و قسدرت تعرضی آن در جنبش می‌افزاید بلکه ناشی از فراهم آمدن پیش شرط‌های اساسی این وحدت در عرصه‌های ایدئولوژیک - سیاسی، یعنی وحدت در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک است. امروزه درک این مسئله حتی برای کسانی که اندکی آگاهی طبقاتی دارند، دشوار است که چگونه کسانی که خود را مدافع یک برنامه و تاکتیک‌های واحد معرفی می‌کنند، در سازمان‌های جداگانه فعالیت مینمایند و هنوز حاضر نیستند، در چارچوب یک تشکیلات واحد، مشترکا فعالیت نمایند؟ حقیقتا نیز هیچ چیز بی‌معنا تر از این نیست که در یک جنبش افراد گروه‌ها و سازمان‌های بر سر اساسی تریین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی نقطه نظر واحدی نداشته باشند، وظیفه خود را شکل، آگاهی و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران قرار دهند، اما در شکل‌های جداگانه و مجزا فعالیت نمایند. البته ظاهرا نیز کسی خود را مدافع این وضعیت معرفی نمی‌کند و هر کس بسهم خسود شعار وحدت را سر می‌دهد. اما فرق است میان کسانی که ضرورت وحدت را عمیقا درک می‌کنند و عملا در جهت تحقق آن گام بر میدارند، با کسانی که شعار وحدت را سر می‌دهند اما نه فقط از برداشتن یک گام عملی در این جهت خود - داری می‌ورزند، بلکه علنا در امر وحدت نیز اختلال می‌کنند. بعنوان نمونه میتوان به جریان‌های اشاره کرد که امروز در شرایطی که مسئله وحدت به طور کلی وعام بلکه بطور مشخص و عملی مطرح شده است با نحاء مختلف می‌کوشند از پاشخوئی مشخص به مسئله طفره روند و برای گریز از وحدت شعار "وحدت اصولی" را سر داده‌اند، اما هیچ روشن نمی‌کنند که منظورشان از این "وحدت اصولی" چیست؟ وحدت اصولی آنگونه که ما کمونیستها آنرا درک می‌کنیم بر یک مبنای

ایدئولوژیک مشترک و وحدت بر سر اساسی ترین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی مبتنی است. کسانی که اهداف، وظایف و روش‌های واحدی را پذیرفته‌اند میتوانند به وحدت تشکیلاتی دست یابند. وحدت برنامه‌ای و تاکتیکی، وحدت تشکیلاتی را الزام آور می‌سازد. بدون یک شالوده ایدئولوژیک مشترک یعنی بدون وحدت ایدئولوژیک هیچ بخشی از وحدت تشکیلاتی نمیتواند در میان باشد، اما زمانی که این وحدت ایدئولوژیک، یعنی وحدت بر سر اساسی ترین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی بدست آید، آنگاه هیچ چیزی نمی‌تواند عدم وحدت تشکیلاتی و پراکنده‌گسی را توجیه کند. ما وحدتی را که پایه آن وحدت بر سر اساسی ترین مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی است وحدت اصولی می‌نامیم و مدافع این وحدت هستیم. کسی که حقیقتا به برنامه و تاکتیک‌های "اقلیت" معتقد باشد، نمیتواند جز این فکر کند. کسانی که برای گریز از وحدت، از پذیرش این معیارها و وحدت اصولی، معیارهایی که تمام کمونیستها آنها را پذیرفته و از سوی رهبران کبیر جنبش پرولتاریائی، مارکس، انگلس و ولنین بر آن تاکید شده است، سر بازمی‌زنند، در پی آن هستند که معیارهای خود ساخته‌ای را جایگزین معیارهای یک وحدت اصولی قرار دهند، آنها سوال میکنند مگر ما درون یک تشکیلات مشترکا فعالیت نمی‌کردیم؟ مگر ما با داشتن برنامه و تاکتیک‌های واحدی و بدترین نوع انشعابات روبرو نبودیم؟ پس وحدت بر مبنای برنامه و تاکتیک‌های واحد نمیتواند معیار باشد. پاسخ ما این است که این استدلال صرفا توجیهی برای دفاع از پراکنده‌گسی و خلال در امر وحدت است. ما در گذشته با انشعابات متعددی روبرو بوده ایم و در تحلیل نهائی نیز سر منشاء همه آنها اختلافات ایدئولوژیک بود، اما برخی از این انشعابات اصولی، درست و بر حق بود، چرا که در آنجا پای دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و جوهر انقلابی آن در میان بود. در آنجا بحث بر سر اختلافات عمیق ایدئولوژیک بود. ما نه میتوانستیم و نه مجاز بودیم با امثال "اکثریتی‌ها" و "ترتسکیستها" در یک تشکیلات واحد فعالیت کنیم، تجربه نیز نشان داد که ما با آنها دارای اختلافات اساسی برنامه‌ای و تاکتیکی بودیم و امروزه حقانیت این انشعابات را همه تایید می‌کنند، اما برخی

انشعابات که طی سال ۶۴ بی‌عذر سازمان ما صورت گرفت، غیر اصولی بود، درست است که در تحلیل نهائی در پی این انشعابات نیز اختلافات ایدئولوژیک وجود داشت و بر خلاف ادعای توجیه‌گران پراکنده‌گسی، در آن مقطع درک مشترک واحدی، از مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی نیز وجود نداشت، چرا که اولاً آنچه که امروز برنامه رسمی و تصویب شده ما را تشکیل می‌دهد، برنامه رسمی سازمان ما نبود، ما برنامه‌ای را در سطح جنبش به بحث گذاشته بودیم که برنامه‌های امروزی ما است، نه همه درک واحدی از این برنامه داشته و نه اینکه کسی موظف بود که حتما آنرا بعنوان یک سند رسمی سازمان ما بپذیرد. گذشته از مسائل کلی که در همان سال ۶۴ از سوی شورای عالی در مورد برنامه عنوان گردید، کسانی که امروز در پی توجیه گریز از وحدت اند یکسال پیش بدون آنکه حتی یک کلمه در نقد برنامه نوشته باشند، بی‌بکاره اعلام کردند که ما برنامه را تا آنجا نیکه دارای مضمون پرولتریست قبول داریم. پس این خود نشان دهنده فقدان درک و احدا ز مسائل برنامه‌ای در سازمان ما بود، با این وجود همانگونه که تجربه نیز نشان داد، این اختلافات در آن حد نبود که انشعاب را به اصولی بودن ما تحمیل کند. این انشعابات غیر اصولی بود. آنچه که این انشعابات را پدید آورد، به بحران تشکیلاتی، سیستم تشکیلاتی ما و شیوه‌های برخورد غلط و غیر اصولی مربوط می‌شد. اما امروز پس از گذشت مدتی از انشعابات، هر یک جداگانه یک برنامه و تاکتیک‌های اساسی واحدی را بصورت خط مشی رسمی خود پذیرفته ایم، و هرگونه شیوه‌های برخوردنا درست خود را در روندی که منجر به انشعاب گردید، مورد انتقاد قرار میدهیم. اکنون باید بنای فعالیت مشترکی را بر مبنای وحدتی که بر سر اساسی ترین مسائل برنامه و تاکتیک بدست آمده، سازمان دهیم. با ید تلاش کنیم که بر مبنای وحدت ایدئولوژیک به وحدت تشکیلاتی نیز دست یابیم و این وحدت تشکیلاتی بر مبنای پذیرش روابط و مناسبات حزبی باشد. آنچه که امروز کارگران توده‌های زحمتکش مردم و عموم همو داران سازمان از ما می‌خواهند، گام برداشتن در چنین مسیری است آنها بحق انشعابات غیر اصولی را محکوم می‌کنند و خواستار وحدت

اصولی در صفوف نیروهای اقلیت هستند. آنها بحق از مسائل می‌کنند که چه گام عملی در این جهت برداشته آید؟ بحث ما در اینجا از کسانی است که در سخت‌ترین شرایط حاکم بر ایران بمبارزه خود علیه ارتجاع حاکم ادامه می‌دهند، با تمام وجود خود نتایج انشعابات، اشتباهات و انحرافات گذشته ما را لمس می‌کنند، ضرورت وحدت در صفوف نیروهای سازمان را بخوبی درک می‌کنند و می‌دانند که این امر چه نقشی در امر انجام وظایف ما در قبال طبقه کارگر، و افزایش قدرت تعرضی سازمان ایفا می‌کند.

امروزه همه کسانی که از موضع طبقه کارگر به مسائل جنبش نگاه می‌کنند، خواستار چنین وحدتی هستند و این موضع در تضاد مستقیم با موضع کسانی قرار دارد که با نحاه مختلف از پاسخ به این مسئله ضروری و مبرم طفره می‌روند، منظور ما کسانی است که در انشعاب سال گذشته از سازمان جدا شدند و بر خود نام " هسته اقلیت " گذارده‌اند. آنها تا زمانیکه بحث یک وحدت عملی و مشخص در میان نبود خود را وحدت طلب معرفی می‌کردند، و می‌کوشیدند نقش خود را در اشتباهات و انحرافات گذشته پنهان سازند و دیگران را انشعاب طلب معرفی نمایند، اما اکنون که سخن از وحدت عملی و مشخص میان آمده است، بجای پاسخ صریح و مشخص به این نیاز مبرم جنبش، به هر شیوه‌ای متوسل می‌گردند تا نه تنها پراکندگی موجود را توجیه کنند، بلکه اساسا در امر وحدت اختلال ایجاد کنند. آنها برای سرپوش گذاردن بر تمایلات انشعاب طلبانه خود به متخصصین کشف توطئه نیز تبدیل شده‌اند. در حالی که هر نیرویی که به منافع طبقه کارگر می‌اندیشد، از تلاشهای وحدت طلبانه ما استقبال می‌کند، هسته در نشریه خود از وحدت در صفوف سازمان " اظهار نگرانی " می‌کند و " همزمانی اعلام وحدت " را موجب " اظهار نگرانی " و توطئه میدانند. هر انسان اندک آگاهی از خودسئوال خواهد کرد که مگر وحدت در صفوف نیروهای اقلیت می‌تواند موجب " نگرانی " کسانی واقع شود که خود را پیرو برنامه و تاکتیکهای اقلیت میدانند. مگر همزمانی طرح مسئله وحدت، توطئه معنا می‌دهد؟ متاسفانه هسته بهمین حد نیز اکتفا نکرد و پیس از گذشت یک ماه در نشریه خود توطئه جدیدی

کشف نمود. ما چرا از این قرار است کسه " هسته " پس از کشف محیرالعقول توطئه اول، که گویا توطئه " همزمانی اعلام وحدت " بوده است، توطئه دیگری کشف کرده است مبنی بر اینکه " مذاکرات پنهانی " بی سروصدا و با واسطه نیرویی که ملاک برنامه واحد و تاکتیکهای اساسی واحد " در جرگه " کنگره وحدت " وارد شده است، خود بخود (!) بیا نیروی ثالثی در جریان است و خلاصه کلام " پنهانکی با واسطه شورا یعالی با راه کارگر، توطئه وحدتی در کار است.

این را می‌گویند، استدلال متین و مستحکم طرفداران " وحدت اصولی " برای اخلاص در امر وحدت. این است آن سبک کار پرولتری! که " هسته " خود را مدافع آن معرفی می‌کند.

حقیقتا این کشفیات متخصصین امور " توطئه " و " پنهانکی " و " با واسطه " گئی تنها می‌تواند ما به استهزاء در سطح جنبشش گردد. " هسته " بعوض اینکه در جهت وحدت گام بردارد، برای فرار از وحدت و دفاع از پراکندگی به مبتذلترین شیوه متوسل گشته است. بعبارت دیگر " هسته " چنین استدلال می‌کند: به این علت بیا وحدت مخالف است که " پنهانکی " با واسطه شورا یعالی " توطئه وحدتی با راه کارگر در کار است. هیچ چیز بهتر از چنین ادعاهائی نمی‌تواند انشعاب طلبان را افشاء کند. هر انسان اندک آگاهی این حقیقت را بخوبی می‌داند و روزمره در موضعگیریها و نشریات سازمان ما با آن برخورد می‌کند، که سازمان ما با سازمان راه کارگر اختلاف اساسی برنامه‌ای و تاکتیکی دارد، و هنگامیکه بین دوسا زمان اختلاف اساسی برنامه‌ای و تاکتیکی وجود دارد، هیچ صحبتی از وحدت نمی‌تواند در میان باشد، نه " پنهانکی " و نه علنی، فقط کسی که دچار پریشانی حواس شده باشد و در سبک اتاق در بسته به کشف توطئه مشغول باشد، می‌تواند چنین خیال بافی را در سطح جنبش ارائه دهد که " پنهانکی " وحدتی با راه کارگر در حال شکل گرفتن است.

این دروغ پردازیهای آشکار نشان می‌دهد که " هسته " هنوز ذره‌ای از گذشته نیا موخته، هنوز بر تمایلات انشعاب طلبانه خود فائق نیا آمده و به بدترین شکل ممکن توجه گر پراکندگی شده است. در انشعاب سال گذشته، " هسته " در کنار کمیته

خارج از کشور سابق با تمام تلاشها و پیشنهادات ما برای حفظ وحدت و انسجام تشکیلات مخالفت کرد، پیشنهاد ما را برای تشکیل یک کمیته برگزار کننده کنگره متشکل از نمایندگان انتخابی بخش‌های مختلف تشکیلات که در سریع‌ترین زمان ممکن کنگره سازمانی را تشکیل دهد، هم صدا با کمیته خارج از کشور سابق رد کرد. علاوه بر این ما پیشنهاد کردیم، در شرایطی که کمیته مرکزی سازمان عملا منحل شده بود، نشست از کلیه اعضاء تشکیل گردد، یک کمیته موقت رهبری را انتخاب کند و کنگره سازمانی را احداث کند. پس از سه ماه از نشست اعضاء برگزار نماید، اما این پیشنهاد نیز از سوی کسانی که امروز بر خود نام " هسته " گذارده‌اند رد شد. ما با پیشنهاد نشست از کلیه اعضاء و کاندیداهای عضویت نیز موافقت کردیم، اما اعضاء کنونی هسته، حتی این پیشنهاد را هم رد کردند. آنها یک هدف را دنبال می‌کردند و آن انشعاب بود. اکنون بیش از یکسال از انشعاب " هسته " گذشته است، اما متاسفانه هیچ درسی از این یکسال نیز نیا موخته است. هنوز بر مواضع تجزیه طلبانه و انشعاب گرایی خود پای می‌فشارد و هنوز در رویای تبدیل " هسته " به سازمان " هسته " و حزب " هسته " است و بهمان نسبتی که به سبک کار پرولتری و حزب پرولتاریا نیز نزدیکتر شده!! متخصص کشف توطئه هم شده است. اما اکنون دیگر نمیتوان پشت تئوری توطئه تمایلات تجزیه طلبانه را پنهان ساخت. بگذار حتی معدود افرادی که تاکنون واقعا چنین تصور می‌کردند که " هسته " از وحدت در صفوف سازمان دفاع میکند، و نه تجزیه و انشعاب، حقیقت را بهتر دریا بند و ببینند که چه کسانی از وحدت اصولی در صفوف نیروهای اقلیت دفاع کرده و می‌کنند خود را در قبال جنبش طبقه کارگر، توده‌های زحمتکش مردم و انقلاب ایران مسئول می‌دانند و چه کسانی در گذشته انشعاب طلب بودند و اکنون نیز از پراکندگی صفوف نیروهای سازمان دفاع می‌کنند.

ما همانگونه که تاکنون مکرر در سطح جنبش اعلام کرده ایم، پراکندگی صفوف اقلیت را بزبان جنبش کمونیستی کارگری ایران میدانیم، ما خواستار یک وحدت اصولی یعنی وحدت بر مبنای اساسی ترین مسائل برنامه‌ای در صفحه ۲۹

## نوزدهمین کنفرانس (ح.ک.ا.ج.ش) ادامه کدام خط؟

وظایف سازمانهای حزبی در تعمیق پیروسیه پرستاریکا و اتخاذ تصمیمات مشخص در جهت دمکراتیزه کردن بیشتر حزب و جامعه تعیین شده بود.

میخائیل گورباچف طی گزارشی که به کنفرانس ارائه داد هدف سیاسی کنفرانس را بشرح زیر تعیین نمود:

"هدف سیاسی کنفرانس ما عبارتست از بررسی همه جانبه و نقادانه دوران پس از پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مرکزی و بیست و هفتمین کنگره ح.ک.ا.ش، غنا بخشیدن به استراتژی و مشخص ساختن تاکتیکهای دگرگونیهای ما، تعیین راهها، وسائل و روشهایی که پیشرفت سریع و برگشتناپذیر پرستاریکا ما را تا میسر کند و انجام همه این امور با روح سنتهای لنینی و ارجاع به تجربه موجود."

مسائل مورد بحث کنفرانس اساساً حول دو محور اصلی رفرفرم سیاسی و اقتصادی دور میزد اما تا کیداصلی بر مسئله رفرفرم سیاسی قرار داشت. گورباچف در گزارش خود گفت: "ما اکنون با مسائل متعددی روبرو هستیم، اما کدامیک مسئله مبرم محسوب می گردد؟ کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش، مسئله مبرم را اصلاحات در سیستم سیاسیها می داند."

او با ادعای بازگشت به اصول، موازین و معیارهای لنینی بر مسئله قدرت شوراها و نقش آنها در کلیه تصمیم گیریهای مربوط به امور دولتی، اقتصادی و اجتماعی تا کید نمود و گفت: "بدون نظر شوراها حتی در مورد یک مسئله مربوط به امور دولتی، اقتصادی و اجتماعی نباید تصمیم گرفت." او افزود: "ما با وظیفه مبرم انتقال تمام قدرت به شوراها و نمایندگان خلق روبرو هستیم." گورباچف به مسئله کارکردهای حزب و دولت نیز اشاره کرد و گفت باید حدود وظایف و کارکردهای حزب و دولت را از یکدیگر متمایز ساخت. گورباچف سپس بوروکراتیسم و نقض سانترالیسم دمکراتیک را در حزب کمونیست اتحاد شوروی مورد انتقاد قرار داد و گفت: "اصول سانترالیسم دمکراتیک که تعیین کننده ساخت و فعالیت حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی است، در مرحله معینی تا حدود زیادی جای خود را به سانترالیسم بوروکراتیک داد. این امر قبیل

از هر چیز باین علت اتفاق افتاد که توده های کمونیست تا حدود زیادی امکان تاثیر گذاری بر فعالیت های حزبی را از دست دادند. "و بعنوان راه حل برای اکید سانترالیسم دمکراتیک، بحث علنی، انتقاد و انتقاد از خود، و انتخابی بودن ارگانهای حزبی تا کید نمود.

اکنون دیگر همگان به انحرفاتی که حزب کمونیست، دولت و جامعه شوروی با آن روبرو هستند نادان دارند. حتی نوکرسافتان اپورتونیست نیز که زمانی هرگونه مبارزه علیه این انحرفات را "شوروی ستیزی" و "انکار انترناسیونالیسم" معرفی می کردند، اکنون به رسم همیشگی شان بعنوان دنباله روان بیمقدار، آنچه را که گورباچف عنوان می کند، انحرفاتی که بآنها اشاره مینماید و راه حل هائی که ارائه میدهد تماما تا کید می کنند. بنا بر این درک آنچه که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی می گذرد و راه حل هائی که گورباچف بآنها اشاره می کند برای مارکسیست - لنینیستهای ایران حائز اهمیت است. این مسئله با یداهم اکنون کاملاً روشن گردید که آیا مسائلی که گورباچف عنوان می کند، بدانگونه که خود امدعی است، بازگشت به اصول لنینیسم و اصول کمونیسم است یا ادامه همان خط مشی خروشچف در شرایط دیگری. نیا زبه گفتن نیست که برای مقابله با انحرفات مقدم بر هر چیز مسئله مبرم و محوری جامعه شوروی، مسئله دگرگونی در سیستم سیاسی جامعه، قدرت تام و تمام شوراها بعنوان ارگانهای اعمال حاکمیت پرولتری، فعال کردن توده ها در عرصه سیاسی، مسئله کنترل و تفکیک و تعیین حدود مرزهای وظایف و کارکردهای حزب و دولت، احیاء موازین لنینی در درون حزب است. گورباچف در این موارد به درستی به لنین استناد می کند.

اصولاً خصوصیت شوراها بمثابه شکلی از دمکراسی پرولتری در این است که قاعدتاً بوروکراتیسم ریشه کن سازند. لنین در این زمینه می گفت: "کانتوسکی بهیچوجه فرق بین پارلمانتاریسم بورژوازی که ترکیبی از دمکراسی (نه برای مردم) و بوروکراتیسم (علیه مردم) است و دمکراتیسم پرولتاری که فوراً برای ریشه کن ساختن بوروکراتیسم اقداماتی بعمل خواهد آورد و قادر خواهد بود این اقدامات را بپایان خود یعنی به نابودی

کامل بوروکراتیسم و استقرار کامل دموکراسی برای مردم رساند، پی نبرده است." (۱) او همچنین در همین بحث خود راه مبارزه علیه بوروکراسی و علیه بوروکرات شدن کارگران و کارمندان را خاطر نشان ساخته و میگوید: "۱ - نه تنها انتخابی بودن بلکه در هر موقتی قابل تغییر بودن ۲ - پیرداخت دستمزدی که دستمزد کارگر تجا وزن کند. ۳ - انجام اقدامات فوری برای اینکه وظایف کنترل و نظارت راه اجرا نمایند و همه موقتا "بوروکرات" شوند و بنا بر این هیچکس نتواند بوروکرات گردد." (۲) او تصریح می کند: "تنها صورتی میتوان علیه بوروکراتیسم تاپایا یعنی تا اخرا ز پیروزی کامل مبارزه کرد که تمام هالی در اداره امور شرکت ورزند..." (۳) همه این مسائل درست، اما آیا گورباچف قادر است با این استناد به لنین با انحرفات جامعه شوروی مبارزه کند؟ پاسخ این است که ما در اساسی ترین انحرفات در ایدئولوژی و سیاست حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بقسو، خودباقی است، آنچه را که لنین به آن اشاره میکند نمیتواند تمام و بمرحله عمل واجد در آید و نه میتواند ندر نتیجه ای قطعی در پی داشته باشد.

برای هرکسی که با سوسیالیسم علم آشنا شده باشد تصورناپذیر است که کسانی بر انحرفات بیگانه با سوسیالیسم که جامعه شوروی را بمرحله رکود سوق داد و دستا نه بحران قرار داد است، انگشت بگذارند، کسی یافت نشود که به این سؤال پاسخ دهد: سرمنشاء طبقاتی و ایدئولوژیک این انحرفات کدام است؟ در حالیکه پیش شرط هر نقی سوسیالیستی از انحرفات جامعه شوروی مستلزم این است که نشان داده شود، این انحرفات ریشه در منافع طبقاتی کدام قش طبقه داد. هیچ چیز عایمانه تراز تلاش رهبری حزب کمونیست نیست که میکوشد سرمنشاء همه این انحرفات را به شخص استال نسبت دهد. در اینجا بحث ما این نیست که علیرغم هراشتباه و انحرفاتی که استالین داشت، او هیچگاه به اصول لنینیسم و کمونیست پست پانزد و تبلیغات ضد استالینی که اکنون سراپای مطبوعات شوروی را فرا گرفته، بصرفه بقصد سرپوش گذاری در برور شکستگی خود اپورتونیستی دوران خروشچف ببعده و انحرفات

ناشی از آن است، بلکه بحث بر سر این مسئله است که برای توجیه این انحرافات و سرپوش-گذازدن بر منشأ طبقاتی آن، سرمنشأ همه انحرافات و نابسامانیهای موجود استالین معرفی میگردد. تا زمانی که به این مسئله اساسی نیز پاسخ داده نشود، که سرمنشأ طبقاتی این انحرافات کدماست و با تجدیدنظر خروشچفی در اصول لنینیسم برخوردی اساسی صورت نگیرد مبارزه با انحرافات در حد یکا دعا باقی خواهد ماند. گویا چف خود را پیرو لنین معرفی می کند، و از احیاء اصول لنینیسم، و اصول کمونیسم در جامعه شوروی و برقراری موازین و معیارهای لنینی سخن میگوید، او بقدر کافی با اثربریجسته لنین "دولت و انقلاب" آشناست و مکرر به آن استناد میکند، گمان نمیرود که او این حقیقت را در این نوشته لنین و آثار دیگر وی ندیده باشد که یکی از اصول مارکسیسم - لنینیسم، مسئله ضرورت دیکتاتور پرولتاریا در یک دوران تا م و تمام تاریخ است که سرمایه داری را از کمونیسم جدا میسازد. چگونه میتوان از دمکراسی سوسیالیستی دفاع نمود، بر نقش و اهمیت شوراها تا کیدکرد ما این مسئله اساسی را نادیده انگاشت.

گویا چف در گزارش خود به کنفرانس میگوید: "رفقا! همگی میدانیم که دولت مساعنوان ابزار دیکتاتور پرولتاریا، پدید آمد. در آغاز سالهای ۱۹۶۰ این نتیجه گیری به دست آمد که بتدریج به دولت عموم خلق تحول یافته است. اما هر چه عمیق تر به محتوای پروسه سیاسی نظریا فکرنیم آشکارتر میگردد که دولت ما باید دولت عموم خلق بمعنای کامل کلمه بشود. این بدان معناست که ما باید قدرت دولتی و حکومتی را چنان سازمان دهیم که خلق همیشه آخرین کلام را داشته باشد و به پروسه های خود تنظیمی و خود حکومتی، وسیعترین میدان ممکن داده شود." آیا این بازگشت به اصول کمونیسم است یا دفاع از تجدیدنظر طلبی خروشچفی؟ چگونه میتوان دولت عموم خلق را از خروشچف بعاریت گرفت، اما خواستار اعمال حاکمیت واقعی تام و تمام از طریق شوراها گردید. مسئله دیکتاتور پرولتاریا، دارای چنان اهمیت ویژه ایست که نمی توان اساسا بدون آن از حل مسائل دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم سخن گفت. دیکتاتور

پرولتاریا فقط برای سرکوب و اعمال قهر علیه استثمارگران لازم نیست، این تنها فقط یک جنبه از وظایف خطیر دیکتاتور پرولتاریا است. این کاری است که در اتحاد جماهیر شوروی سالها پیش صورت گرفت، مهمتر از آن وظیفه دیکتاتور پرولتاریا در امر ساختن جامعه نوین سوسیالیستی، و برانداختن و محو قطعی طبقات است. مارکس، انگلس و لنین هم خود سرانه برای این مسئله تا کید نکردند که دیکتاتور پرولتاریا در تمام دورانی که سرمایه داری را از کمونیسم جدا می کند ضرورت دارد که بعدا افرادی هم نظیر خروشچف پیدا شوند و بنا مبارزه علیه "دگماتیسم" و دفاع از "مارکسیسم خلاق" آنرا کنار بگذارند، و دولت عموم خلق را جایگزین آن سازند و بگویند، دیکتاتور پرولتاریا در شوروی وظایف خطیر تاریخی خود را پایان رساند، و اکنون به دولت عموم خلق تحول میابد. در نتیجه لحاظ مسائل اقتصادی و اجتماعی نخستین فاز جامعه کمونیستی که همانا سوسیالیسم نامیده می شود، مارکس، انگلس و لنین ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را استنتاج می کنند و این ضرورت پروسه ایست قانونمند. بهمین علت است که مارکس تصریح میکند: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمیتواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا را بگذارد. دیکتاتور پرولتاریا باشد. (۴) و لنین توضیح میدهد: "فقط کسی به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه نه تنها برای هرگونه جامعه طبقاتی بطور عام و نه تنها برای پرولتاریائی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند، ضرورت دارد. (۵)

آیا ممکن است کسی خود را پیرو تام و تمام لنین، اصول لنینیسم و کمونیسم و دمکراسی سوسیالیستی معرفی کند، اما فقط به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی نبرده باشد که "دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه" برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا

می کند، ضرورت دارد. "؟ پاسخ منفی است. دیکتاتور پرولتاریا، بهمان اندازه برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست که اصولا یک دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست که اصولا دوران گذار سیاسی ضروریست. بدون دیکتاتور پرولتاریا اساسا دوران گذار سیاسی بی معناست. هدف پرولتاریا برانداختن نظام سرمایه داری، الغاء طبقات و استقرار جامعه کمونیستی است. اما پرولتاریا نمی تواند دفعتا نظام سرمایه داری را براندازد و کمونیسم را مستقر سازد، از اینرو منطبق بر تکامل و بلوغ اقتصادی و اجتماعی جامعه کمونیستی، دوفاز ضروریست. در فاز نخستین که معمولا سوسیالیسم نامیده می شود، بقول مارکس: "سروکار ما با آنچه ان جامعه کمونیستی نیست که بر مبنای خاص خود تکامل یافته باشد بلکه با آنچه ان جامعه ایست که تازه از درون همان جامعه سرمایه داری بیرون می آید و لذا از هر لحاظ اعم از اقتصادی و اخلاقی و فکری هنوز مهر و نشان جامعه کهنه ای را که از بطن آن بیرون آمده است با خود دارد. (۶) در این فاز مسائل تولیدات و تملک خصوصی افراد خارج می گردد و به تملک جامعه درمی آید، طبقات استثمارگر برمی افتند و استثمار فراد از فرد از میان می رود. اصل از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش عملی می گردد. در مقابل کارمندی - محصول متساوی" اما تفاوت در ثروت، تفاوت در تصاحب محصول اجتماعی باقی می ماند، و این یک بیعدالتی است. اما نمی توان این بیعدالتی را نیز بقوریت برانداخت. برانداختن این بیعدالتی به مرحله معینی از رشد و بلوغ اقتصادی - اجتماعی جامعه کمونیستی نیازمند است. بنا بر این در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معمولا آنرا سوسیالیسم می نامند) "حقوق بورژوازی" فقط تا اندازه ای ملغی میشود نه بطور تام و تمام، فقط بزمیزی که تحول اقتصادی حاصله اجازه میدهد یعنی تنها در مورد مسائل تولید. "حقوق بورژوازی" و مسائل تولید را مالکیت خصوصی افراد جداگانه میداند سوسیالیسم این مسائل را بملکیت همگانی تبدیل مینماید. در این حدود - فقط در این حدود - "حقوق بورژوازی" ساقط میشود... و این هنوز "حقوق بورژوازی" را که به افراد نامتساوی در برابر

مسئله در مورد رفرم اقتصاد دگوریا چف نیسز صادق است و خواستار اینست که رفرم اقتصاد دگوریا چف و برنامه های لیبرمن برای لیبرالیزه کردن اقتصاد دگوریا چف با ناپیگیری ادامه یافت پیگیرانه ادامه یابد. او بر برنامه ریزی متمرکز اقتصاد تحت عنوان سیستم فرماندهی از بالا حمله می برد، خواستار گسترش مناسبات پول - کالائی و استفاده هر چه بیشتر از مکانیسم های بازار است. گوریا چف خواستار غلبه بر "تعصبات" ! حول روابط کالائی - پولی است و رفرم اقتصادی او خواستار اعطاء خودمختاری و استقلال بیشتر به مؤسسات مختلف در زمینه تولید و توزیع محصولات و خدمات، حق فروش مستقیم تولید ماژاد بر برنامه، و وسائل تولید و مواد خام ماژاد بر احتیاج به مؤسسات دیگر، معاملات مستقیم با مؤسسات خارجی، استخدام و اخراج کارگر - ان، تعیین دستمزد کارگران بر مبنای سود مؤسسات، و رفرم قیمت ها در جهت انطباق با مناسبات بازاری است. اگر در زمینه رفرم سیاسی برنامه های گوریا چف با استقبال مردم شوروی روبرو شده است، و کارگران خواستار بدست گرفتن هر چه بیشتر ابتکار عمل از طریق شوراها شده اند، اما در زمینه اقتصاد دگوریا چف رفرم ها با مخالفت جدی روبرو شده و در موارد نیز کارگران دست با عصاب زده اند. گوریا چف در گزارش خود به کنفرانس برعکس پیشرفت برنامه های اقتصاد دگوریا چف تا کیست نمود و گفت: "اما رفقا ما باید از خود انتقاد کنیم، ما باید بوضوح ببینیم که علیرغم تمام نتایج مثبت و ضایع اقتصاد دگوریا چف به کندی تغییر می کند." الگو: اقتصاد دگوریا چف که می باید از طریق رفرم اقتصاد دگوریا چف عملی گردد، همان است که در یوگسلاوی، لهستان و مجارستان عملی شد است و از نتایج و ثمرات آن نیز همگان مطلعند اما مشکل اساسی گوریا چف در شوروی در این است که به راحتی قادر نیست سیستم برنامه ریزی متمرکز را که طی سالها در شوروی استحکام یافته دگرگون کند و در هر گام با موانع اقتصاد اجتماعی، سیاسی و حقوقی متعدد روبرو میگردد. اینکه تا چه حد او بتواند این برنامه رفرم اقتصاد دگوریا چف را پیش برد یک مسئله است، و مسئله دیگر انحراف این برنامه از اصول کمونیسم دفاع از منافع آن قشاری است که از حقوق بورژوازی بهره مندند. بسط مناسبات کالائی

ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود بلکه با بهره گونی مالکیت خصوصی بیروسان تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهروده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. " (۹) اینکه تقسیم کار را سارت آوزمان برود، و کار به نخستین نیاز زندگی بدل گردد و اینکه نیروهای مولده بچنان مرحله ای از رشد خود برسد که تمام سرچشمه های ثروت اجتماعی سیل آسا به جریان افتد، خود در عین حال بیانگرایان حقیقت است که تا رسیدن به این مرحله دیکتاتور پرولتاریا ضروریست. هنگامی دولت این دوران که " نمی تواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا را برانگیزد، بنا بر این دیکتاتور پرولتاریا به حساب ضروریات اقتصادی و اجتماعی دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست، و منطبق با نضج اقتصادی جامعه کمونیستی، و میرا شدن آن از غلام و سنن، میراث جامعه سرمایه داری زوال می یابد و سرانجام هنگامی بطور قطعی زوال خواهد یافت که طبقات بطور کلی زوال یابند. بنا بر این دیکتاتور پرولتاریا بحسب ضروریات اقتصادی و اجتماعی دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم ضروریست، و منطبق با نضج اقتصادی جامعه کمونیستی، و میرا شدن آن از غلام و سنن، میراث جامعه سرمایه داری زوال می یابد و سرانجام هنگامی بطور قطعی زوال خواهد یافت که جامعه کمونیستی به دومین فاز خود وارد گردد. پس دیکتاتور پرولتاریا به " دولت عموم خلق " تکامل نمی یابد، بلکه بعنوان دیکتاتور پرولتاریا یعنی دولت دوران گذار می پزسد، زوال می یابد و محو میشود، بالعکس جایگزین شدن دولت عموم خلق بجای دیکتاتور پرولتاریا در اتحاد شوروی با این بهانه واهی که دیکتاتور پرولتاریا وظایف خود را با انجام رسانده است، بدین معناست که دولت بجای زوال خود را مستحکم میکند، و زوال قطعی آن تا خیر می افتد. چرا که این دولت مانع نضج کامل اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم میگردد. اگر امروزه نیز هزاران بار بر مسئله شوراها، نقش و قدرت آنها در اتحاد جماهیر شوروی تا کیست، اما به کنه آموزش ما رکن دربار دولت پی برده نشود و ضرورت دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه یعنی دیکتاتور پرولتاریا در سراسر دوران نخستین فاز جامعه کمونیستی یعنی تا محو قطعی طبقات همچنان انکار گردد، هیچ تغییر جدی و اساسی در جهت مبارزه با انحرافات موجود صورت نخواهد گرفت. از این روست که گوریا چف برخلاف ادعای خود مبنی بر دفاع از اصول کمونیسم و اصول کمونیسم، از خروش چفیسیم یعنی عدول از کمونیسم پیروی می کند. همین

کارنا متساوی ( در واقع نامتساوی ) محصول متساوی میدهد بر طرف نمی سازد. " ( ۷ ) و در اینجا هنوز دولت ضروریست و این دولت " نمیتواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد. " تنها پرولتاریاست که میتواند در جهت برانداختن هرگونه " حقوق بورژوازی " مبارزه کند. در این مرحله هنوز دیکتاتور پرولتاریا ضروریست، چرا که " با ید ضمن حراست مالکیت همگانی بیروسان تولید، برابری کار و برابری تقسیم محصول را نیز حراست نماید. " آیا گوریا چف که اینهمه از ضرورت حراست از برابری کار و برابری تقسیم محصول " سخن می گوید، لحظه ای در این گفتار رلین تعمق کرده است؟ آیا بدون دیکتاتور پرولتاریا میتوان از " حراست مالکیت همگانی بیروسان تولید، برابری کار و برابری تقسیم محصول " سخن میان آورد؟ پاسخ منفی است. درست است که در اینجا " دولت روبرو با میرود زیرا دیگر سرمایه دار وجود ندارد، طبقه وجود ندارد و لذا نمی توان هیچ طبقه ای را سرکوب نمود. ولی دولت هنوز کاملاً زوال نیافته است زیرا حراست " حقوق بورژوازی " که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی میماند. برای زوال کامل دولت، کمونیسم کامل لازم است. " ( ۸ ) کمونیسم کامل جز با از میان رفتن هرگونه " حقوق بورژوازی " ممکن نیست و کسی جز طبقه کارگر خواهان برافتن هرگونه " حقوق بورژوازی " نیست. " خلق " نمیتواند حقوق بورژوازی را براندازد، چون بخشی از این خلق هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی، خود زاین " حقوق بورژوازی " بهره می برند و مدافع آن هستند و پاسداران " افق محدود حقوق بورژوازی " هستند. اینان اساساً کسانی هستند که از امتیازات کار فکری بهره مندند یعنی بسیاری از مقامات و کارمندان دستگاه دولتی، بوروکراتهای حزبی، مهندسیان، مدیران، هنرمندان، استادان دانشگاه... . اینکه برافتن هرگونه حقوق بورژوازی و حاکمیت اصل " از هر کس بحسب استعدادش و بهر کس بحسب نیازش " هنگامی میسر است، که تقابل کار فکری ویدی، و شهر و روستا برافتد، و کار به محو طبقات بطور کلی منجر گردد یعنی " برای محو کامل طبقات باید تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون





## یادداشت‌های سیاسی

### □ "تجدید بیعت" با خمینی،

#### سرپوش بر ورشکستگی سیاسی

دراولین هفته مردادماه منتظری از "امت حزب الله" دعوت کرد در روز عید غدیر ضمن انجام راهپیمایی در خیابانهای تهران با خمینی تجدید بیعت کنند. یک هفته قبل از این دعوت، جمهوری اسلامی در ضعیف‌ترین وضعیت خود، به پذیرش آتش بس تن داده و با این ترتیب به شکست - نه تنها شکست در جنگ و در عرصه نظامی بلکه شکست سیاستهای ارتجاعی اش - آشکارا اعتراف کرده بود. وضع چنان وخیم بود و اعتراف به شکست چنان تشستی در درون حکومت و نیروهای حول و حوش آن بپا کرده بود که دست اندرکاران رژیم کاملاً روحیه خود را باخته بودند. برای کسانی که تا نیروز شعارنا بودی "صدام افلکی" و حزب بعث را سر میدادند، میخواستند در رود دجله وضو بگیرند، در کربلا نماز بخوانند و سپس از نماز از کربلا رهسپار قدس شوند، برای آنان که داعیه گسترش "قلمرو اسلام" و عالمگیر شدن اسلام از طریق جنگ را داشتند، ساده نبود خود به پوشالی بودن رؤیاهایشان اعتراف کنند و بپذیرند که "رهبر مستضعفان جهان"، گسترش امپراطوری اسلام پیشکشش! عجالتاً باید در تکاپوی راهپیمایی با شدت از سقسط حکومت الله" در همین پهنه ایران جلوگیری کند. و حاصل این تکاپو در شرایط فعلی قطع جنگ، و صلح با "صدام افلکی" و مذاکره با حزب بعث عراق است.

اعتراف به شکست آنها با چنین وضعیتی، چنان فضاحت بار بود که سردمداران حاکمیت هیچیک جرات نکردند مسئولیت پذیرش آتش بس را بعهده بگیرند. خامنه‌ای رفسنجانی، اردبیلی، نخست وزیر و... اعلام کردند چون "امام" مصلحت دانسته، آنها هم با پذیرش آتش بس موافقت کرده اند و خمینی پس از یک تاخیر سه چهار روزه در پی می‌کشد ظاهراً به بهانه سالروز کشتار حجاج در مکه فرستاد، چندین بار تا کید کرد پذیرش قطعنامه برای وی از زهر هم تلختر بوده است اما چون

مسئولین سیاسی و نظامی کشور صلاح دیده اند، او هم پذیرفته است.

روز بیست و هفتم تیرماه خامنه‌ای رئیس جمهور طی نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل با اعلام کرد جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را می‌پذیرد. این خبر بلافاصله به سرا سر جهان مخابره شد و در صدراخبار بین المللی قرار گرفت اما روزنامه‌های رسمی رژیم در آن روز کلمه‌ای هم در این مورد ننوشتند روزنامه رسالت در همان روز بیست و هفتم خبری را به چاپ رساند که بر اساس آن در یک راهپیمایی در شهر زنجان که به سردمداری نماینده خمینی و امام جمعه زنجان، نماینده خمینی در سپاه پاسداران، حاکم شرع و... برگزار شد، خواستار جنگ فراگیر شدند و طی قطعنامه‌ای از جمله اعلام نمودند: "تاخیر و سستی و تعلل در برپائی جنگ فراگیر با دستور و نظر صریح حضرت امام بهیچوجه جایز نبوده و خواستار برخورد جدی با اینگونه مسائل و حیانات اشخاص در هر مقام و منصبی که بوده باشند، هستیم". روز بعد جلسه مجلس شورای اسلامی در حالی برگزار شد که نمایندگان مات و مبهوت مانده بودند. گروهی در آغاز جلسه با ذکر این جمله که "مسلمانان پذیرش آتش بس برای حفظ انقلاب است و جنگ هم برای حفظ انقلاب است و ما قائم به وظیفه هستیم"، سعی کرد بحث‌های پیش از دستور را کانالیزه کند، اما موثراً واقع نشد. خلخال سخنان خود را از زاویه تأیید پذیرش قطعنامه آغاز کرد اما در ادامه بند را آب داد و گفت: "دیشب بعضی‌ها تلفنی یا حضوری تماس گرفتند و دووقالی کردند که ما خانواده‌های شهدا صبر نمی‌کنیم و چه می‌کنیم و... حتی بنا داشتند امروز راهپیمایی کنند" و بلافاصله برای اینکه دسته گلی را که به آب داده بود، رفع و رجوع کند افزود: "البته راهپیمایی برای ادامه جنگ، نه راهپیمایی برای اینکه مخالفت کنند". حبیبی یکی دیگر از نمایندگان مجلس در این جلسه گفت: "ما در مقابل او امر حضرت امام بدون تردید تسلیم محض هستیم... اما آیا نباید کسانی که زمینه ساز این وضع بودند، اعم از لشگری و کشوری و انتظامی و دیگر مسئولین

کشور، شناسائی شوند و روشها و عملکردهایشان رسیدگی شود؟" و سرانجام فاضل همدانی از رئیس مجلس خواست جلسه تغییر علنی درباره این موضوع، بطور علنی برگزار شود و افزود: "ببینیم چه دست‌هایی در جریان بوده و چه مسائلی پشت پرده بوده که ساله به اینجا منجر شد؟ و تازه آنچه که ذکر شد شمه‌ای از عکس العمل نمایندگان مجلس بود که خود از نزدیک با وضعیت جمهوری اسلامی آشنا و جزئی از دستگاه حکومتی هستند. در ارگانها ورده‌های پائین تر وضع بر مات و وخیم تری بود. و هراس واقعی رژیم از توده‌های مردم بود که ۸ سال تداوم جنگ جز کشتار و ویرانی و بیسکاری و گرسنگی نصیبشان نساخته است. هراس رژیم از انفجار خشم توده‌های بود که قربانیان اصلی جنگ بوده اند. راهپیمایی "تجدید بیعت" با خمینی ابزاری بود تا بلکه روحیه از دست رفته "امت حزب الله" را بازسازی نماید، و نمایش قدرتی - آنها هم در آنچه حقیقتاً - به توده‌ها باشد. از اینرو روز یازدهم تیرماه راهپیمایی از خیابانهای تهران به سوی میدان آزادی سازمان داده شد. "امت حزب الله" متشکل از عقب مانده ترین و مسخ شده ترین اقشار که از شهرستانها و روستاهای اطراف گردآوری شده بودند، اسرای عراقی، سپاه و بسیج و کمیته‌ها، ارتشیان، معلولین و دانش آموزانی که در اردوی تابستانی بسر میبردند و با این منظور به تهران آورده شده بودند به همراه سرکردگان رژیم بسوی میدان آزادی به حرکت درآمدند و قطعنامه تنظیم شده راهپیمایی با تکیه بر پذیرش "رهبری" خمینی و آتش بس مورد تأیید و حاصل تلاش گردانندگان آن بود. اما سران رژیم بخوبی می‌دانستند که این یک حربه تبلیغاتی و نمایشی است و باید در تدارک راههای دیگری باشند. از قبیل تمهیدات دیگری برای انحرف آنها از مسئله اصلی صورت گرفته بود. حفظ شرایط بسیج جنگی، تداوم و تشدید اعزام به جبهه‌ها. طی چند روز بسیاری از مراکز اداری، دانشگاهی و... به حال تعطیل و نیمه تعطیل درآمد، بسیاری از برنامه‌های از پیش تعیین شده لغو شد، ائمه جمعه، برخی از وزراء مسئولین و مدیران دولتی به جبهه اعزام شدند. مجلس نیز می‌توانست با این تمهید تعطیل شود چرا که علاوه بر بحث و جدلها و کشمکش بر سر

## یادداشت‌های سیاسی

مشی و شیوه‌های مبارزاتی گذشته خود (زمانیکه هنوز یک سازمان خرده بورژوازی بود) دست برداشته و نیروی مسلح سازمان یافته‌ای را نیز برای حراست از نظم سرما په داری در ایران تدارک دیده است. با طی چنین پروسه‌ای از جانب سازمان مجاهدین، امپریالیسم آمریکا حمایت از این سازمان را در دستور کار خود قرار داد و ضمن پرده برداشتن از مذاکرات وزارت خارجه آمریکا با سازمان مجاهدین، مناسبات خود را با این سازمان گسترش داد. امپریالیسم آمریکا در حمایت از مجاهدین اهداف مشخصی را دنبال میکرد. اطمینان از استحاله بورژوازی سازمان مجاهدین سبب شد تا امپریالیسم این سازمان را بعنوان یک آلترنا تیبورژوازی برای شرایط اعتلاء مبارزات انقلابی توده‌ها و چشم انداز خارج شدن کنترل اوضاع از دست رژیم جمهوری اسلامی مدنظر قرار دهد. در عین حال امپریالیسم تلاش داشت با حمایت و پشتیبانی از سازمان مجاهدین، از جمهوری اسلامی زهر چشم بگیرد و این رژیم را وارد در انطباق کامل با سیاست‌های امپریالیستی عمل کند. بویژه پس از اخراج مسعود رجوی از فرانسه و "پرواز تاربخساز" وی به "جوار خاک میهن" و ایجاب

ارتش آزادیبخش "مجاهد در خاک عراق"، تبلیغات امپریالیستی پیرامون "قدرت و توان" ارتش آزادیبخش "مجاهد"، بمثابة ابزاری در جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی بکار گرفته میشود. سازمان مجاهدین نیز پس از استقرار در خاک عراق تلاش نمود با بهره گیری از حمایت امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی و یا پشتوانه حمایت‌های مالی و نظامی دولت عراق، تصرف مناطقی از خاک ایران را عملی سازد. از همین رو ارتش آزادیبخش مجاهد پس از تعدادی عملیات پراکنده نظامی که با پشتیبانی ارتش عراق صورت گرفت، درتهاجم رژیم عراق به شهر مرزی مهران، دوشادوش ارتش عراق وارد شهر مهران شد. در این زمان که توازن موجود در جبهه‌های جنگ، به نفع رژیم عراق برهم خورده بود، سازمان مجاهدین سرخوش از فرارسیدن زمان موعود و تعبیر خواب‌های طلائی‌اش، به فکرتهاجمات گسترده تری افتاد.

مسعود رجوی در مصاحبه‌ای که پس از اشغال دوسه روزه شهر مهران انجام داد، اعلام کرد در صفحه ۲۲

شد و سپس به سوی اسلام آباد و کربلا رفت. آغا زبیه پیشروی نمود. سازمان مجاهدین با بسیج هواداران کشورهای اروپایی و آمریکایی آنان را با وعده و وعید در مورد فتوحات "ارتش آزادیبخش" و بقدرت رسیدن مجاهدین، از طریق عراق روانه جبهه‌های غرب نمود. بلندگوهای تبلیغاتی مجاهدین به جارجونجبال پرداختند، شعار "یا مرگ، یا تهران" سر دادند و یکی از فرماندهان نظامی ارتش مجاهد از ادبوی این سازمان اعلام کرد "ما ظرف ۳۰ ساعت به تهران میرسیم." اما برخلاف وعده و وعیدهای عوامفریبانه رهبری مجاهدین به هواداران و علیرغم پندار با فیهوای مالیخولیایی مجاهدین، نه تنها از ورود ارتش آزادیبخش ملی "به تهران تحت حمایت مردمی" خبری نشد بلکه چندپا تک جمهوری اسلامی در شهرهای اسلام آباد، سرپل ذهاب و کربلا در غرب سبب شد ارتش پوشاری مجاهدین از هم بپاشد، و افراد باقی مانده آن سراسیمه به داخل خاک عراق عقب نشینی نمایند. بخشی از افراد "ارتش آزادیبخش" مجاهد که موفق به عبور از مرز نشده و در دشتها و کوهها سرگردان شده بودند، توسط جمهوری اسلامی دستگیر شدند و طی دوسه روز تعدادی از آنان در ملاعام بدارآویخته شدند. با این ترتیب تعداد زیادی از هواداران سازمان مجاهدین که تحت تاثیر عوامفریبی‌های مجاهدین مسخ شده بودند، قربانی جاه طلبی‌ها و سیاست‌های بورژوازی مجاهدین گشتند.

عملیات "فروغ جاویدان" مجاهد که با شعار "یا مرگ، یا تهران" آغاز شد و شکست فضاحت‌باری برای مجاهدین در پی داشت، نقطه اوج بندوبست‌های پنهانی مجاهدین با امپریالیسم و ارتجاع منطقه بود که از یکسال و نیم پیش تحت عنوان "فاز" جدیدی در "اعلانی روزافزون" مجاهدین به مرحله اجرا درآمد. سازمان مجاهدین که طی چندسال گذشته روند استحاله پرشتاب خود را از یک سازمان خرده بورژوازی، بیک آلترنا تیبورژوازی موردتایید امپریالیسم پیموده است، سال گذشته برای جلب اطمینان و حمایت بیشتر امپریالیست‌ها به تشکیل "ارتش آزادیبخش ملی" همت گماشت تا با امپریالیست‌ها نشان دهد این سازمان از خط

کابینه جدید، "بایدها و نبایدها" در مورد جنگ، ریشه‌یابی شکست‌ها و غیره به محسوس بحث‌های مجلس تبدیل شده بود و انعکاس این مسائل در سطح جامعه، به وخامت اوضاع میافزود. کربوی در روز چهارم تیرماه در توجیه تعطیلی مجلس بنحوا حقا نه‌ای تلاش کرد این مسئله را ساده و بی‌اهمیت جلوه دهد و گفت: "من امروز که وارد ارهوی مجلس شدم، نمایندگان محترم و عزیزان پشت سر هم تقاضا داشتند که جلسه مجلس هم برای چند روزی در این شرایط و احوال تعطیل شود... لذا با اصرار و خواست نمایندگان... ما فعلا جلسه را تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌کنیم."

در چند هفته پس از اعلام پذیرش آتش بس از سوی جمهوری اسلامی، سران رژیم هر آنچه در توان داشته اند انجام داده اند تا بر شکست سیاست‌هایشان سرپوش بگذارند. دعوت به راهپیمایی از سوی منتظری این هدف را دنبال میکرد و یکی از اهداف حفظ شرایط بسیج جنگی نیز سرپوش گذاشتن بر ورشکستگی رژیم، و انحراف افکار عوامی است. اما وضعیت رژیم و خیم ترازان است که این روشها، چاره ساز با شدورژیم را از سرنگونی محتمل نجات دهد.

### □ مجاهدین: یک شکست سیاسی جدید

تلاش سازمان مجاهدین برای قبضه قدرت سیاسی یکبار دیگر به شکست انجام میدهد. این سازمان که طی چندسال اخیر تمام هم خود را در جهت کسب قدرت سیاسی از طریق زدوبند و با اتکا به امپریالیسم و دول ارتجاعی بکار گرفته است، در آخرین تلاش نا فرجام خود، بار دیگر شکست سیاست‌های بورژوازی و بندوبست‌های ارتجاعی را به عیانترین شکلی بنمایش گذاشت. هنوز مدت‌زمانی از عملیات "چلچراغ" "ارتش آزادیبخش" مجاهد که طی آن نیروهای مسلح مجاهدین به همراه ارتش عراق شهر مرزی مهران را برای چند روزی بتصرف خود درآوردند، نگذشته بود که در اول مردادماه، این سازمان چشمه دیگری از تکتیک‌های نظامی‌اش را برای کسب قدرت سیاسی عملی ساخت. روز سوم مردادماه "ارتش آزادیبخش" مجاهد در معیت ارتش عراق به قصد پیشروی در مناطق غربی ایران وارد شهر سرپل ذهاب

## دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر

دمکراتیک خلق را در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن ( بورژوازی وابسته ) قطع هرگونه وابستگی اقتصادی سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم و وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد .

راه کارگر از این بخش بسرنامه چنین نتیجه می گیرد :

" چنانکه می بینیم در این برنامه : ۱- اگرچه اعلام می شود سرمایه داری به شیوه مسدود تولید تبدیل شده است ولی این امر نقشی در تعیین وظایف انقلاب ندارد . چراکه موانع سیاسی و اقتصادی اجتماعی سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است . ۲- دمکراتیزه کردن جامعه ، که وظیفه نخست و فوری انقلاب ایران است و بنا به خصیت عام خود هدف مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق است ، اقدامی است سوسیالیستی یعنی مترادف است با " برانداختن سلطه امپریالیسم " ، برانداختن " سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم " قطع هرگونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی به امپریالیسم . ۳- دمکراسی سیاسی و فرمهای اقتصادی که مورد مطالبه وسیع ترین اقشار غیر پرولتری است ، فاقد هر نوع برنامه مشخص و متمایز از درخواستهای سوسیالیستی است . "

راه کارگر که بنا به خصیت خود به روشی و دیدگاه تمام ما عموم خلقی خود ، نمی تواند درکی از سوسیالیسم علمی و برنامه پرولتاریا داشته باشد ، نه در بخش حداکثر بلکه در بخش وظایف فوری سیاسی برنامه بدنسبال انقلاب سوسیالیستی می گردد و چون چیزی بنام انقلاب سوسیالیستی در این بخش نیافته است ، فریاد برمی آورد که این برنامه " سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است . " راه کارگر از آنجا نیکه فاقد درکی طبقاتی است و بنا بر محسوب می شوند ، ستم اقتصادی و سیاسی که بر میلیونها تن از توده های مردم اعمال میشود و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای که بمثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته ، توده وسیع مردم را در نا آگاهی و انقیاد دنگا هدایت شده است ، پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد .

درباره ، جائی که سرمایه داری هم اکنون به شیوه تولید سلطت تبدیل شده است ، به سبب سلطه امپریالیسم ، وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه داری که موانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب می شوند ، ستم اقتصادی و سیاسی که بر میلیونها تن از توده های مردم اعمال میشود و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای که بمثابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته ، توده وسیع مردم را در نا آگاهی و انقیاد دنگا هدایت شده است ، پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد .

بگیرد قبل از هر چیزی اعلام می کند که به سوسیالیسم معتقد است ، در حالیکه " اقلیت " سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب خارج کرده است . اما هنگامیکه به بررسی برنامه " اقلیت " برای تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی می پردازد ، ماهیت سوسیالیسم دروغین خود را برملا می کند و می گوید برنامه تحولات انقلابی - دمکراتیک " اقلیت " برنامه تحولات سوسیالیستی است و " اقلیت " می خواهد سوسیالیسم را بعنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار دهد .

راه کارگر برای نشان دادن اینکه برنامه " اقلیت " هم سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف می کند و هم آن را بمثابه وظیفه ای فوری در دستور کار انقلاب قرار میدهد ، به بخش وظایف فوری سیاسی برنامه استناد می کند . ببینیم در این بخش چه گفته شده است ؟ در برنامه ما ، در بخش وظایف فوری سیاسی گفته شده است :

" کمونیستهای کشورهای مختلف در راه اهداف نهائی مشترک خود که توسط غلبه شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان معین شده است ، بنا بر اساس وظایف فوری غیرمتشابه اند . زیرا سرمایه داری در تمام کشورهای به یکدرجه توسعه نیافته و در کشورهای گوناگون ، سرمایه داری در محیط سیاسی و اجتماعی گوناگونی توسعه می یابد .

بدین جهت سازمان چریکهای - فدائی خلق ایران ( اقلیت ) سرگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری

زیادی در میان طبقه کارگر افشاء شده است ، تعداد زیادی از سازمانهای خرده بورژواک - عمیقاً آغشته به تفکرات عموم خلقی هستند ، وجود دارند که خود را مدافع سوسیالیسم و دفاع از منافع طبقه کارگر معرفی می کنند . اما در واقع آنها نه مدافع سوسیالیسم علمی بلکه مدافع سوسیالیسم خرده بورژوازی هستند . برای اینکه طبقه کارگر بتواند آگاهی طبقاتی دست یابد ، افشای سوسیالیسم کاذب این سازمانها وظیفه ایست که در برابر هر سازمانی قرار دارد که حقیقتاً از سوسیالیسم علمی و منافع طبقه کارگر دفاع می کند . نمونه تیپیک یک چنین سازمانهای راه کارگر است که سازمان ما تا کنون یک لحظه از افشاء سوسیالیسم کاذب آن غفلت نکرده است . این سازمانها خیراطی مقاله ای در پرنجا و یکمین شماره نشریه خود به بهانه نقد مصوبات " شورای عالی " و سوء استفاده های اپورتونیستی از برخی واژه های نادقیقی که این سازمان در فرمولبندیهای برنامه بکار برده است ، تلاش نموده به نقد برنامه و خط مشی " اقلیت " دست بزنند ، اما در هر گام ما هیئت دیدگاههای عموم خلقی خود را بیشتر بر سر ملا کرده و درک مبتذل یک خرده بورژوا را از سوسیالیسم و دمکراسی بنمایش گذاشته است .

راه کارگر در این نوشته خود مقدمتاً مدعی می شود که اولاً - " اقلیت " سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است . ثانیاً - در همان حال مدعی می شود که " اقلیت " سوسیالیسم را بمثابه وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داده است .

اومی گوید : " این برنامه از یک طرف سوسیالیسم را از برنامه پرولتاریا در انقلاب حذف می کند ، از طرف دیگر یک انقلاب سوسیالیستی را بمثابه وظیفه فوری در دستور برنامه همه ستمدیدگان قرار می دهد . "

اینکه چگونه ممکن است در آن واحد هم سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرد و هم اینکه آنرا بعنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داد ، تناقضی است که راه کارگر از همان آغاز با آن روبرو می گردد . اما این تناقض در برنامه " اقلیت " وجود ندارد ، بلکه تناقضی است که از اپورتونیسم و سوسیالیسم دروغین منشاء می گیرد . راه کارگر برای اینکه چهره واقعی خود را بیوشا ندویک ترست را دیکال بخود

برانداختن "سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم.

راه کارگردانین جملات "گهربار" خود، درکمبتدل و عوم خلقی خود را از سوسیالیسم ارائه میدهند و مدعی می شود که "برانداختن سلطه امپریالیسم" برانداختن "سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" و "قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم" مترادف است با سوسیالیسم. حقیقتاً که این "ابداعات" بکروبی نظیر راه کارگر تحولی عمیق! در سوسیالیسم است! و کمونیستهای سراسر جهان از این پس باید در درک خود نسبت به سوسیالیسم تجدیدنظر کنند!! مبارزه خلقهای تحت سلطه علیه امپریالیسم و بخاطر برانداختن سلطه آن را "اقدامات سوسیالیستی" ارزیابی کنند و نتیجتاً جنبشهای رهائی بخش ملی را نیز جنبشهای کمونیستی، کمونیست - های ایران نیز با دید خود ببینند از اینکه چنین نوابغی در ایران ظهور کرده اند. افسوس که عمر ما رگس، انگلس و لنین هم کفاف نکرد تا زنده بمانند و بفهمند که مبارزه خلقهای کشورهای تحت سلطه بخاطر رهائی و استقلال برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی! اقدامی است سوسیالیستی!!

اینهمه صفرا و کبری چینی راه کارگر علیه "اقلیت"، ادعای حذف سوسیالیسم از برنامه اقلیت از سوی این سازمان فقط بخاطر این بود که اثبات کند سوسیالیسم مترادف الغاء مالکیت خصوصی پروسا ثل تولید، الغاء اقتصاد دکانی، برانداختن استثمار انسان از انسان نیست بلکه مترادف است با "برانداختن سلطه امپریالیسم". البته این سوسیالیسم نوع راه کارگری مستحق هر نامی، از جمله سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی است مگر سوسیالیسم علمی.

راه کارگر تلاش بسیاری مبذول داشت تا از یک سو اثبات کند که در برنامه "اقلیت" سوسیالیسم از دستور کار خارج شده است، و از سوی دیگر اثبات کند که سوسیالیسم به وظیفه ای فوری تبدیل شده است، اما سرانجام جای همه اینها این حقیقت را اثبات نمود، که هنوز الغبای سوسیالیسم علمی را نمی فهمد و اقدامات در صفحه ۱۹

اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت برانداختن این موانع و تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم و وظیفه نخست و فوری اعلام شده است. راه کارگر که هرگز نتوانست لزوم تقسیم برنامه پرولتاریا به برنامه جداگانه و جداگانه درک کند و به همان سنت نارودنیک - های روسیه و ترسکیستها وفا دار ماند، گذشته از اینکه در بخش وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا به جستجوی انقلاب سوسیالیستی پرداخته است، این حقیقت را نیز نفهمیده است که در اینجا هدف از انجام وظیفه سیاسی فوری نه حذف سوسیالیسم از برنامه بلکه بالعکس تسهیل شرایط برای گذار هرچه فوری تر به سوسیالیسم است.

علاوه بر این راه کارگر تصور میکند که در هر کشوری که سرمایه داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است، مستقل از اینکه سرمایه داری ایران با شدیدا آمریکا، فرانسه، انگلیس و غیره با ایدانقلاب سوسیالیستی را بعنصوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داد. این نیز بحث تازه ای نیست و مجادله لنین و بلشویکها با ترسکی بر سر این مسئله، بخشی از مبارزه کمونیستها علیه یک چنین تفکرات تانادرست و اپورتونیستی است. نه فقط در روسیه که سرمایه داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده بود، مقدمات یک انقلاب دمکراتیک در دستور کار قرار گرفت، بلکه در کشورهای اروپای شرقی نیز همین مسئله مطرح بود. در حالیکه در تعدادی از این کشورها سرمایه داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده بود، با این وجود بنا به یکرشته علل و عوامل عینی و ذهنی در مرحله نخست، انقلاب دمکراتیک و جمهوری دمکراتیک خلق در دستور کار قرار گرفت.

اما این بخش از گفته های راه کارگر را نباید جدی گرفت. راه کارگر فقط بخاطر رادیکال نمایی از انقلاب سوسیالیستی سخن می گوید، ما هیئت اپورتونیستی دیدگاه را مکارگر و درک این سازمان از سوسیالیسم، در همین جا و بهنگامی آشکار می گردد که بلافاصله می افزاید "دمکراتیزه کردن جامعه که وظیفه نخست و فوری انقلاب ایران است و بنا به خصلت عام خود پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد." است، اقدامی است سوسیالیستی یعنی سوسیالیسم مترادف است با "برانداختن سلطه امپریالیسم"

بخش جداگانه برنامها سازمان ما پس از آنکه روند تکاملی شیوه تولید سرمایه داری بررسی گردید، مسئله انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نتیجه گیری می شود و سپس در بند ۸ گفته می شود: "انقلاب اجتماعی پرولتاریائی با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی پروسا ثل تولید و مبادله و نیز تولید اجتماعی سازمان یافته و برنامه ریزی شده بشه نابرابری اجتماعی، استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات پاییان خواه بخشید و بدین ترتیب تمام بشریت ستم دیده را آزاد خواهد کرد." در بند ۹ برنامه نیز "شرط لازم برای انقلاب اجتماعی پرولتاریائی، دیکتاتور فوری پرولتاریا" اعلام می گردد. راه کارگر این حقیقت را نفهمیده است و از آنجا شیکه درک درستی از وظایف سوسیالیستی و دمکراتیک و تفاوت برنامه جداگانه و جداگانه ندارد، در بخش جداگانه برنامه به جستجوی سوسیالیسم پرداخته و چون چیزی نیافت - است، با این نتیجه رسیده که "اقلیت" سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است. اما پرولتاریا علاوه بر برنامه جداگانه دارای یک برنامه جداگانه است که خود از دو بخش تشکیل می گردد. در بخش نخست وظیفه سیاسی فوری طبقه کارگر توضیح داده می شود. در اینجا مشخص می گردد که دشمن عمده ای که باید فوراً سرنگون گردد کدماست؟ ما هیئت طبقاتی این دشمن چیست؟ و رابطه طبقه کارگر با طبقات و اقشار دیگر چگونه است؟ در بخش دوم مطالبات عملی، فوری و مشخص اعلام می گردند.

بر این اساس از آنجا شیکه در ایران به علت سلطه امپریالیسم، وابستگی اقتصادی و وجود بقایای متعدد نظامات ما قبل سرمایه داری، عقب ماندگی اقتصادی، و دیکتاتور فوری عریان و عنان گسیخته ای که توده مردم را در نا آگاهی و انقیاد نگه داشته، شرایط عینی و ذهنی برای انجام فوری یک انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، در بخش وظایف سیاسی فوری پرولتاریا گفته شده است که "پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد." است، اقدامی است سوسیالیستی یعنی سوسیالیسم مترادف است با "برانداختن سلطه امپریالیسم"

## توضیح و تشریح

### برنامه سازمان

در فاصله میان سالهای انحلال  
ترنا سیونال اول در ۱۸۷۴ و تشکیـل  
ترنا سیونال دوم در ۱۸۸۹، سرمایه داری از یک  
انتسبی بر خوردار بود و از تطامنا انقلابی  
طی چنددهه گذشته، اروپا را فرا گرفته بود،  
بری نبود. طی این دوران نظام سرمایه داری  
بوته رشد و تکامل می یافت و تحت تاثیر این  
ندوتکامل بر کمیت کارگران افزوده می شد و  
طحا آگاهی آنها ارتقاء می یافت. علیرغم  
بنکه طی این سالها سرمایه داری با یک موج  
قلابی تر و بر و نبود، اما طبقه کارگر رشد و  
تقاء آگاهی خود را در اعتماد با توسعه و  
تردهای که طی این مدت در اروپا و آمریکا صورت گرفت،  
نان داد. همبستگی و اتحاد کارگران مداوم  
نویت گردید و بیش از پیش به منافع طبقاتی  
و آگاهی یافتند. اتحادیه های کارگری نیز  
ندقابل ملاحظه ای نمودند و علاوه بر همه آنچه که  
کر شد تعدادی احزاب سوسیالیستی پرولتری  
، نشاندند و رشد و بلوغ طبقه کارگر بودند ،  
سیس گردیدند. با ایجاد احزاب جدید  
رکسیستی، گسترش اعتماد با توسعه آگاهی  
همبستگی در میان کارگران، یکبار دیگر ضرورت  
یجادیک سازمان و احدهای در دستور کار قرار  
رفت. ما رکز آموزش را روبر کبیر پرولتاریا که  
مام زندگی خود را در خدمت طبقه کارگر و تحقق  
رمانهای والای این طبقه قرار داده بود، در  
ال ۱۸۸۳ در گذشته بود، لذا انگلس نقش  
علی را در ایجاد، هدایت و رهبری ترنا سیونال  
وم برعهده گرفت. پس از مذاکرات مقدماتی که  
را بین زمینه با بتکار انگلس میان پرولترهای  
شورهای مختلف اروپا صورت گرفت، در ۱۴ ژوئیه  
۱۸۸۸، در صدمین سالگرد سقوط باستیل،  
گره افتتاحیه انترناسیونال دوم در پاریس گشایش  
فت. نخستین کنگره انترناسیونال دوم بزرگترین  
دهم آئی بین المللی در تاریخ جنبش کارگری  
آن ایام بود. این کنگره بیانگر نفوذ و قدرت  
نظیم مارکسیسم در جنبش بین المللی طبقه  
رگر بود. دیگر از پرودون بیستها خبری نبود.  
رفداران بلانکی و باکونین به تعداد بسیار  
چیزی تقلیل یافته بودند، لاسا لینها نیز در  
ال زوال کامل بودند. انترناسیونال دوم در  
لهای نخستین تشکیل خود یک سازمان بین المللی از مرز فریدریش انگلس بسوی اپورتونیسیم

کشیده شد و هدفنهایی را به فراموشی سپرد.  
خصوصیت این دوران در این بود که با پیروزی  
مارکسیسم در مقیاس جهانی، دشمنان  
مارکسیسم نیز به لباس مارکسیسم درآمدند و  
جریان ضدامارکسیستی مبارزه خود علیه مارکسیسم  
و جنبش طبقه کارگر را از درون آن آغاز نمود.  
"دیا لکتیک تاریخ چنان است که پیروزی  
مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان او را وادار  
می نماید که بلباس مارکسیست در آیند.  
لیبرالیسم میان پیوسته کوشش می کند بشکل  
اپورتونیسیم سوسیالیستی خود را احیا نماید.  
دوره تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را آنها  
بمعنی امتناع از این مبارزات تعبیر می کنند.  
آنها به بود وضعیت بردگان را برای مبارزه برضد  
بردگی مزدوری با این معنی تشریح می نمایند که  
بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی  
فروخته اند. با جبن وترس "صلح اجتماعی،  
(یعنی صلح با برده داری) و چشم پوشی از  
مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج می کنند. اینان  
در میان عمل پارلمانی سوسیالیست و انواع  
پشت میز نشین های جنبش کارگری و از  
روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد دکشیری  
طرفدار دارند. " (۲) " هنگامیکه مارکسیسم  
عرصه را بر تمام آموزش های کم و بیش جامع  
خمسنگ نمود - آن تالیاتی که درون این  
آموزشها قرار داشتند به جستجوی راههای  
دیگری برای خود افتادند. شکلها و انگیزه های  
مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت.  
با این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیسم  
(سالهای نودقرن گذشته) با مبارزه جریان  
ضدامارکسیستی درون مارکسیسم آغاز  
گردید. " (۳)

تازه یک دهه از تاسیس انترناسیونال  
دوم گذشته بود که در پنجمین کنگره آن در سال  
۱۹۰۰، این رشد اپورتونیسیم آشکارا خودنمایی  
کرد. مباحثات بین کنگره پیرامون میلرانیسم  
شرکت کمونیستها در کابینه های بورژوازی و  
ائتلاف احزاب پرولتری با احزاب بورژوازی  
منجر به پیدایش سه جریان در انترناسیونال  
دوم گردید. گروهی میلرانیسم و شرکت میلران  
را در کابینه بورژوازی فرانسه تقبیح نمودند و  
با همکاری احزاب سوسیالیستی و بورژوازی  
مخالفت ورزیدند. ژوره و دارودسته طرفداران  
او از اقدام میلران دفاع کردند و مدافع  
اپورتونیسیم میلرانیسم شدند و بالاخره جریان

موضوع و تشریح  
برنامه سازمان

انترناسیونال دوم، با کنفرانسهای زیرمورد و کینتال که با مشارکت تعدادی از احزاب سوسیالیستی برگزار گردیده و لنین و پیروان او جناح چپ و انقلابی آنها را تشکیل می دادند، نطفه های انترناسیونال جدید شکل گرفته بود، اما انترناسیونال سوم یا کمینترن رسماً پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو تاسیس گردید. لنین پیشوای کبیر پرولتاریای سراسر جهان که در سازماندهی و رهبری این بزرگترین و انقلابی ترین بین الملل کارگری نقشش برجسته ای ایفا نمود، درباره وظیفه و رسالت آن چنین گفت: "مهمترین صفت مشخصه این انترناسیونال مائوریت آنست که با ید و مواظبتی ما رکیسیم را انجام دهد و بموقع اجرا گذارد و آرمان دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری را عملی کند." (۵) و حقیقتاً کمینترن در سراسر دوران حیات پر افتخار خود علی رغم برخی اشتباهات این مائوریت را انجام داد کمینترن در حالی که دست آوردهای مثبت و ارزشمند انترناسیونال دوم را از آن خود ساخت بیرحمانه تمام پلیدیهای اپورتونیستی سوسیال - شووینیسیتی "آرا بدور ریخت. بد خطوط اپورتونیستی و سائرتیستی تسویه حساب قطعی کرد و تئوریهای انقلابی ما رکن را از همدان گونه آلودگی اپورتونیستی مرتدین انترناسیونال دوم پاک کرد. برای احزاب اپورتونیست و سائرتیست جایی در انترناسیونال سوم وجود نداشت. وفاداری به انقلاب قهری، دیکتاتور: پرولتاریا، مبارزه مجدانه برای سرنگون بورژوازی، انقلاب اجتماعی سوسیالیستی تحکیم و تقویت همبستگی بین المللی کارگران جزء اصول تخطی ناپذیر کمینترن بود. کمینتر بعنوان ستاد بین المللی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش انقلابی پرولتاریائی نقش بسیار مهم در شکل گیری احزاب لنینی و پرداخت استراتژی و تاکتیکهای جنبش پرولتاریائی سراسر جهان ایفا نمود. در دوران کمینترن تعداد دزبیا احزاب حقیقتاً ما رکیستی بر اساس معیاره موازین لنینی تشکیل شدند. تنها چنین احزابی می توانستند طبقه کارگر را به دور از آلودگی اپورتونیستی به سوی انقلاب اجتماعی رهبری کنند و در حقیقت تشکیل چنین احزابی امکان می داد که پرولتاریا در سالهای بعد در تعدادی کشورها بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را بدست بگیرد. در ایران نیز بر مبنای موازین

نظام سرمایه داری سخن می گفت. کنگره ششم انترناسیونال می با یستی با این تجدیدنظر تمام و تمام برنشتینیسیم در ما رکیسیم برخورد کند. کنگره برنشتینیسیم را مردود اعلام نمود، اما اپورتونیسیم همچنان در درون انترناسیونال به حیات و رشد خود ادامه داد. بنا بر این هنگامیکه در مقیاس بین المللی چرخشی نوین صورت گرفت و جنگ جهانی اول آغاز گردید، اپورتونیسیم تا مدت ها انترناسیونال دوم آشکار گردید. سوسیال دمکراتهای آلمان و تعداد دیگری از احزاب سوسیال دمکرات کشورهای دیگر بر خلاف قرارهای تعیین شده، از جمله قرارهای کنگره نهم یعنی کنگره بال ۱۹۱۲، به اعتبارات جنگی رای دادند، از طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و سرنگونی بورژوازی کشور خود سر باز زدند و با طرح شعار دفاع از "میهن" و اتحاد با بورژوازی خودی، به شووینیسیم در غلطیدند. در اینجا اپورتونیسیمی که طی سالهای طولانی در دوره انترناسیونال به رشد خود ادامه داده بود، به نقطه اوج خود رسید و به سوسیال - شووینیسیم و ارتداد کامل از ما رکیسیم انجامید. انترناسیونال دوم به اپورتونیسیم تمام و تمام در غلطیده بود، همکاری طبقه کار را جایگزین مبارزه طبقه کارتی انقلابی کرد و فرمیسیم بورژوائی را جایگزین انقلاب سوسیالیستی نمود. انقلاب قهری و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کرد. قوانین بورژوازی را بی قید و شرط به رسمیت شناخت پارلمانتاریسم تا مدت ها و تمام را پذیرفت. و رودبیه کابینه های بورژوازی را مجاز دانست. "بی - اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی" را به محور سیاست اصلی خود تبدیل نمود و این سوسیال - شووینیسیم بقول لنین "ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، میلرانیسم و برنشتینیسیم" (۴) بود. در ۱۹۱۴ انترناسیونال دوم با ورشکستگی ننگین و رقت باری روبرو شده بود. اما در شرایطی که عصر انقلابات پرولتری فرا رسیده بود و سرنگونی بورژوازی و قبضه قدرت سیاسی توسط پرولتاریا به امری مبرم تبدیل شده بود، ایجاد یک انترناسیونال جدید که از هرگونه اپورتونیسیم و شووینیسیم تصفیه شده باشد، ضروری بود. تمام شرایط عینی و ذهنی جنبش پرولتاریائی تشکیل انترناسیونال جدید را به امری فوری و مبرم تبدیل کرده بود. از همان آغاز جنگ و تسلط اپورتونیسیم و شووینیسیم بر

سائرتیستی را کائوتسکی رهبری میکرد. قطعاً مه ای که از سوی کائوتسکی به کنگره ارائه شد، شرکت در کابینه های بورژوائی و ائتلاف احزاب سوسیالیستی و بورژوائی را نه یک مسئله مربوط به اصول بلکه امری تاکتیکی قلمداد می کرد. این قطعاً به برخورد دنیا این مسئله را به خود احزاب سیاسی واگذار می کرد و تصمیم گیری کنگره را در این مورد لازم نمی دید. این موضوع سائرتیستی که در حقیقت یک پیروزی برای اپورتونیسیم راست محسوب می شد، در کنگره بتصویب رسید و به رشد جریان اپورتونیستی میدان داد. از همین روست که کنگره ششم انترناسیونال دوم در ۱۹۰۴ با اپورتونیسیم تمام و تمام برنشتین روبرو گردید. برنشتین تجدیدنظر در اصول اساسی ما رکیسیم و جوهر انقلابی آن را آغاز نمود.

در حالی که ما رکیسیم مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه تاریخ میدانند، برنشتین آموزش مربوط به مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار داد و این مبارزه را به دایره مناسبات اجتماعی موجود محدود می کرد و بر همبستگی همه عناصر اجتماعی تا کید میوزید ما رکیسیم بر شدت یا بی مبارزه طبقاتی و تشدید تضادهای طبقاتی پای می فشارد، برنشتین بر تخفیف تضادها تا کید می نمود و همکاری طبقاتی را موعظه می کرد. او منادی صلح اجتماعی بود. ما رکیسیم بر انقلاب و دیگر گونی بنیادی تمام شالوده های نظام سرمایه داری اصرار می ورزد، اما برنشتین فرم را جایگزین انقلاب می کرد و بر این اعتقاد بود که انقلاب نه مفید است و نه ممکن، اما فرمها بتدریج استثماری سرمایه داری و خود نظام سرمایه داری را از میان خواهند برد. او نه فقط انقلاب قهری بلکه دیکتاتوری پرولتاریا را مردود اعلام نمود و از فعالیتها یا پارلمانتاریسم و سندیکائی دفاع می کرد که گویا قادرند خصلت جامعه سرمایه داری را تغییر دهند و استثماری را از میان بردارند. ما رکیسیم بر هدف نهائی پیای می فشارد و مبارزه روزمره پرولتاریا را تابع این هدف نهائی میداند، اما برنشتین برای جنبش روزمره اهمیت اصلی را قائل بود و هدف نهائی را هیچ می شمرد. کلام قصار برنشتین که سر مشق همه اپورتونیستها ست این بود: "هدف نهائی - هیچ، ولی جنبش - همه چیز" برنشتین برای پیشبرد مشی اپورتونیستی خود تئوری ارزش اضافی، تئوری فقر مطلق و نسبی و نیز بحرانها را رد می کرد و از بهتر شدن وضعیت طبقه کارگر تحت



## صلح بادوام و دمکراتیک در گرو

### سرنگونی جمهوری اسلامی است

کارگران! دهقانان! سربازان! روشنفکران انقلابی!

سرانجام پس از گذشت هشت سال از آغا ز جنگ ارتجاعی، رژیم های ایران و عراق توافق کردند که از تاریخ ۲۹ مرداد ماه رسماً آتش بس را مرحله اجرا بگذارند. این جنگ که هشت سال بلاوقته ادامه یافت و یکی از طولانی ترین و وحشیانه ترین جنگ های قرن حاضر بود، عظیم ترین لطامت و مصائب ما دی و معنوی را برای خلق های ایران و عراق ببار آورد.

طی این جنگ متجاوزان یک میلیون تن از توده های مردم ایران و عراق کشته شدند و صدها هزار تن معلول، مدامالعممر خانه نشین گشتند. تعداد زیادی از شهرها و روستا های مرزی دو کشور بکلی ویران شدند و میلیونها تن از ساکنین آنها که خانه و کاشانه خود را تماماً از دست دادند، در بدر و آواره گشته و در تمام این مدت در منتهای فقر و مسکنت، در بدترین شرایط معیشتی و بهداشتی در اردوگاه های آوارگان تلمبار شدند. در نتیجه بمباران و موشک باران بزرگترین شهر های دو کشور نه فقط تعداد دكثیری از مردم بهلاکت رسیدند و ویرانی های عظیمی ببار آمد بلکه لطامت سنگینی به موسسات صنعتی و تولیدی وارد آمد و صد ها میلیارد از ثروت های ملی دو کشور نابود گردید.

هزینه های نظامی و تسلیحاتی دو کشور، طی دوران جنگ از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار تجاوز کرد و سود های آن عاید سرمایه داران دو کشور ایران و عراق و انحصارات امپریالیستی گردید که با زار پر رونقی برای فروش تسلیحات و تجهیزات جنگی خود یافتند. توده های مردم ایران و عراق طی این مدت علاوه بر اینکه وحشیانه کشتار شدند، زیر شدیدترین فشار های مادی نیز قرار گرفتند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بیبها نه جنگ و ادامه آن به استثمار کارگران ابعادی وحشیانه داد. کارگران را واداشت که تا سرحد ممکن کار کنند، اما امکانات مادی آنها را بیش از پیش محدود و دستمزدها را کاهش داد. تعداد دكثیری از کارگران در نتیجه ادامه جنگ بیکار شدند و از میان حد اقل معیشت نیز محروم گردیدند. قیمت ها روز بروز افزایش یافت و تورم افسار گسیخته سطح زندگی عموم توده ها را تنزل داد. مداوما بر میزان مالیات ها بویژه مالیات غیر مستقیم افزوده شد و علاوه بر همه اینها، هر روز به بهانه های مختلف بخشی از دستمزدها ناچیز کارگران و زحمتکشان کسر گردید. اما اگر این جنگ عظیم ترین مصائب ما دی و معنوی را برای زحمتکشان ببار آورد، سرمایه داران حد اکثر استفاده را از آن بردند و سود های سرسام آوری عجیب زدند. این حقیقت بر هر کارگر و زحمتکش ایرانی از ظهورن الشمس است که در حالیکه آنها طی جنگ همه چیز خود را از دست داده اند، سران رژیم و سرمایه داران ثروت های افسانه ای اندوخته اند. نتایج اسفبار این جنگ ارتجاعی تنها نصیب مردم ایران و عراق نشد، کارگران و زحمتکشان تمام منطقه خاور میانه از این جنگ لطمه دیدند. در حالیکه ارتجاع عرب و صهیونیسم حد اکثر بهره برداری را از ادامه جنگ در جهت تقویت موضع خود کردند، لطامت جدی به جنبش های مردم این منطقه وارد آمد. ادامه جنگ نه فقط خاور میانه را به زار پر رونقی برای فروش تسلیحات تبدیل نمود و انحصارات امپریالیستی میلیاردها دلار سلاح به کشورهای منطقه فروختند، بلکه برداشته شدن سیاست های سیاسی و نظامی امپریالیسم در تمامی منطقه افزوده شد و کار بجائی رسید که امپریالیست ها به بهانه مقابله با ما جرای جوئی های جمهوری اسلامی و واهای جنگی خود را به منطقه خلیج فارس اعزام نمودند. تمام این نتایج اسفبار و فاجعه بار جنگ بھرکار گرو زحمتکش ایرانی ما هیت ارتجاعی جنگ را نشان داد.

توده های مردم ایران دریا یافتند که این جنگ از همان آغا ز برخلاف منافع توده های مردم ایران و عراق، در جهت اهداف توسعه طلبانه، جاه طلبانه، سرکوبگرانه و ارتجاعی آغا ز گردید. جمهوری اسلامی با آغا ز جنگ، از آن بعنوان وسیله ای برای تثبیت موقعیت متزلزل خود و منحرف کردن افکار مردم ایران از خواست ها و مطالبات انقلابی شان استغاده کرد. به بهانه جنگ سرکوب

ددمنشانه ای را علیه مردم سازمان داد و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای را بر ایران حاکم کرد. علاوه بر این، جمهوری اسلامی در جهت تحقق اهداف توسعه طلبانه پاناسلامیستی خود در رویای یکامپراطوری اسلامی در منطقه به جنگ ادامه داد و علیرغم اینکه توده مردم ایران پس از گذشت مدتی کوتاه به ما هیتا ارتجاعی جنگ و افاق گشته و خواستار اتمام آن گردیدند، شعارا دامه جنگ تاپیروزی و تا آخرت را سرداد. اما جمهوری اسلامی بنا به مجموعه شرایط اقتصادی و سیاسی قدر به پیروزی نبود، بنا بر این بسا دامه جنگ روز بروز وضعیت اش وخیم تر گردید. بحران اقتصادی تشدید شد. تا مین هزینه های جنگ با دشواری روبرو گردید. فشار روز افزون به مردم بردامنه ناراضایتی آنها افزود. بعلاوه در مقیاس بین المللی نیز افکار عمومی مردم سراسر جهان بشدت علیه تمایلات جنگ طلبانه و توسعه طلبانه رژیم پراگتیخته شد و روز بروز بر انزوا و انفراد بین المللی آن افزوده گردید. این وخامت اوضاع داخلی و بین المللی رژیم تاثیر خود را بر جبهه های جنگ باقی گذاشت و دوران شکستها ی نظامی پی در پی فرار سید. طی چند ماه گذشته رژیم چندین شکست نظامی سنگین را در جبهه های جنگ متحمل گردید. با این شکستها فروپاشی قطعی رژیم سرعت گرفت. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی سراسیمه و وحشت زده از چشم انداز سرنگونی، بیکباره اعلام کرد که قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را که یکسال پیش بتصویب رسیده بود می پذیرد.

بنا بر این شکست در جبهه های جنگ و ترس از قیام توده های مردم ایران رژیم را وادار به پذیرش آتش بس کرد، تا شاید بتواند خود را از بحران موجود نجات دهد و قوای خود را برای مهار مبرزه مردم متمرکز سازد و الا در اهداف ارتجاعی و جنگ طلبانه رژیم هیچ تغییری صورت نگرفته است. از همین روست که توده های مردم ایران نمی توانند، این آتش بس را سر آغاز یک صلح با دوام تلقی کنند. جمهوری اسلامی حتی اگر قرار داد صلح را نیز امضاء کند، از آن تنها بمثابه وسیله ای برای سرکوب مبارزات و خواستهای توده های مردم ایران و تجدید قوا برای جنگی دیگر در آینده استفاده خواهد کرد. ما دام که رژیم جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار باشد، هرگونه آرزوی صلح با دوام، دمکراسی و رفاه اجتماعی خیالی خام است. جمهوری اسلامی بنا به هیت ارتجاعی اش رژیم صلح طلب، ضد دمکراتیک و ضد انسانی است.

کارگران! دهقانان! سربازان! روشنفکران انقلابی!

نباید اجازه داد که این رژیم تبهکار و ارتجاعی با این همه جنایات و فجایعی که طی ده سال حیات ننگین خود ببار آورده است با زهم به حیات ننگین خود ادامه دهد، با بدانتقام خون میلیونها تن زحمتکش ایرانی را که در نتیجه سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی در میدانهای جنگ ریخته شده و این همه فجایع و مصائبی که ببار آورده است از این رژیم گرفت. نباید لحظه ای فرصت داد تا این رژیم ددمنش و ارتجاعی موقعیت خود را بهبود بخشد، تنها راه نجات، دست یابی به یک صلح با دوام و دمکراتیک، آزادی و دمکراسی و رفاه اجتماعی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بدست گرفتن قدرت توسط کارگران و عموم توده هاست. صلح با دوام و دمکراتیک در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق  
نا بود باد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی اش  
زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

۱۳۶۷/۵/۲۰



از صفحه ۱۴ توضیح و تشریح ...

معیارهای لنینی و خط مشی انقلابی کمینترین، حزب کمونیست ایران که حزبی حقیقتاً، مارکسیست - لنینیست بود، درسیام خردادماه ۱۲۹۹، تشکیل گردید. این حزب که سا زمان ما خود را وارث بااستحقاق سنت های انقلابی و ادامه دهنده راه آن می داند، حامل یک خط انقلابی پرولتری بود. حزب کمونیست ایران همچون تمام احزاب حقیقتاً کمونیست، حزبی انترناسیونالیست بوده که هدف نهائی خود را انقلاب سوسیالیستی، برانداختن مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید، نفی استعمار انسان توسط انسان و ایجاد یک جامعه بدون طبقه کمونیستی قرار داده بود. حزب کمونیست ایران در برنامۀ حد اقل خود، خواستار ریکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. به صراحت پیروزی انقلاب دمکراتیک ایران را در گرو رهبری طبقه کارگری دانست و معتقد بود که این انقلاب باید تحت رهبری فکری و تشکیلاتی پرولتاریا شکل یافته و توسعه یابد. حزب کمونیست ایران هدف فوری انقلاب را نابودی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری انقلابی، کسب استقلال در برابر دول امپریالیست، نابودی تمام بقایای فئودالی، برانداختن "اصول ملاکی" و گذاری کلیه املاک دولتی، مالکین بزرگ، موقوفات، و املاک سلطنتی به دهقانان برسمیت شناختن حقیق ملیتها تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا حد جدائی، مسلح کردن کارگران و دهقانان، استقرار کامل دمکراسی و آزادی و در عرصه سیاست خارجی اتحاد با جمهوری سوسیالیستی شوروی، قرارداد بود. حزب کمونیست ایران از همان بدو تا سپس خود فعالیت های گسترده ای را در میان کارگران ایران بمنظور متشکل ساختن و آگاه نمودن این طبقه سا زمان داد. تشکیلات خود را در تهران، اصفهان، رشت، قزوین، انزلی، آذربایجان، مشهد، کرمانشاه و تعدادی از شهرهای دیگر ایجاد نمود. کارگران ایران را در اتحادیه های کارگری متشکل ساخت و با پیگیری و فعالیت مستمر شورای مرکزی اتحادیه های کارگری سراسر ایران را که یک سا زمان کارگری بسیار نیرومند بود، سا زمان داد که به عضویت انترناسیونال اتحادیه های کارگری نیز درآمد. حزب کمونیست از طریق این اتحادیه های کارگری یک رشته اعتمبات

پیروزمند را سا زمان داد و برای نخستین بار در سال ۱۳۰۱ اول ماه مه را با تظاهرات خیابانی جشن گرفت.

با تشکیل حزب کمونیست ایران طبقه کارگران ایران بمثابه یک طبقه با استقلال طبقاتی در مبارزه عمومی دمکراتیک فعالانه شرکت کرد و نقش بس مهمی در جنبش انقلابی - دمکراتیک مردم ایران، از جمله در جنبش انقلابی گیلان ایفا نمود. حزب کمونیست ایران تا زمانیکه در اثر سرکوبی های ددمنشانه رضا خان در فاصله سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ زهم پا شدید، بعنوان یک حزب کمونیست بر مبنای خط مشی لنینی کمینترین عمل کرد و نقش حقیقتاً انترناسیونالیستی خود را ایفا نمود. از همین روست که ما خود را ادامه دهنده راه آن می دانیم. حزب کمونیست ایران تنها یک نمونه از احزابی بود که در دوران کمینترین و بر مبنای یک خط مشی مارکسیستی - لنینیستی شکل گرفته و به امر همبستگی بین المللی کارگران و پیروزی آنها یاری رساندند.

کمینترین نمونه بسیار درخشانی از یک سا زمان بین المللی حقیقتاً پرولتری بود تحت رهبری لنین و استالین با وفاداری کامل به اصول انقلابی مارکسیسم، نقش بس ارزنده ای در زمینه اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان، مبارزه با پورتونیسیم و پیروزیهای طبقه کارگران ایفا نمود. کمینترین پس از خدمات جاودانه ای که به جنبش کارگری و کمونیستی جهان انجام داد، در سال ۱۹۴۳ منحل گردید. دلائل انحلال کمینترین در قطعنامه ای که توسط هیئت رئیسه کمیته اجرایی کمینترین تهیه شده بود، چنین توضیح داده شد:

" مدت ها قبل از جنگ با روشنی بیش از پیش دیده می شد که با بغرنج شدن اوضاع داخلی و جهانی کشورها، حل وظایف جنبش کارگری هر کشور از طریق یک مرکز بین المللی با مشکلاتی غیر قابل حل روبرو می شود. این فرق در راه های تاریخی تکامل کشورهای جهان، خصلتهای گوناگون و حتی متضاد بودن ساختمان اجتماعی آنها، فرق در سطح و شتاب تکامل اجتماعی و سیاسی آنها و بالاخره فرق در درجه آگاهی و تشکل کارگران در عین حال باعث می شود که در مقابل است، انحلال کمینترین نه تنها به تقویت بیشتر احزاب کمونیست نیا نجام میدو مشکلات و مواضعی قرار گیرند. تمام روند حوادث در ربع گذشته این قرن و تجربه انترناسیونال کمونیستی بطور

انترناسیونال کمونیستی به عنوان مرکز رهبری کننده جنبش کارگری بین المللی منحل شده و از شعبه های انترناسیونال کمونیستی در مقابل وظایف ناشی از اسانامه و تصمیمات کنگره انترناسیونال کمونیستی سلب مسئولیت گردید. "

## پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

### توضیح و تشریح ..... برنامه سازمان .....

میان نبرد بلکه با لعکس مشکلات عدیده ای را برای جنبش طبقه کارگر در مقیاس بین المللی و ملی پدید آورد. انحلال کمینترن به گرایشات اپورتونیستی، ناسیونالیستی و نشعاب طلبانه میدان رشد داد. اپورتونیستها از آزادی عمل هر حزب کمونیست، لاجل مسائل و مشکلات خود بدون کنترل و نظارت و هدایت یک مرکز واحد و حسد بین المللی، بعنوان وسیله ای برای پیشبرد سیاستهای اپورتونیستی خود استفاده کردند. دیگر هیچ مرکز واحدی وجود نداشت که بتواند با توریته کامل و حمایت بین المللی جنبش کارگری و کمونیستی علیه اپورتونیسم مبارزه کند، خط مشی انحرافی و اپورتونیستی را تصحیح نماید و اختلافات درون جنبش کمونیستی را به شیوه ای اصولی حل نماید. انحلال کمینترن بزرگترین اشتباهی بود که کمینترن و طبیعتاً به لحاظ نقشی که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و رهبری این حزب در کمینترن داشته، استالین مرتکب گردید. ما دام که طبقه کارگر با سرمایه بعنوان نیروی بین المللی روبروست، و مبارزه با این نیروی بین المللی مساعی مشترک پرولترهای سراسر جهان را می طلبد، تشکیلات بین المللی کارگران ضرورت خود را از دست نخواهد داد. شرایط مختلف نمیتواند در گرونی اشکال تشکیلاتی را ایجاد کند، اما نمیتواند خود چنین تشکیلاتی را انفی کنند. بهر رو خواه چنین مرکز بین المللی و اتحاد کارگری وجود داشته باشد یا نداشته باشد، پای بندی اکتیو اپورتونیست ها نسبت به اپورتونیسم و دفاع از وحدت و همبستگی بین المللی کارگران جزء لاینفک اصول اعتقادی کمونیستها محسوب می گردد. رهائی کارگران از یوغ سرمایه نه امری محلی و ملی بلکه امری بین المللی است. کمونیستها دشمن هرگونه تنگ نظری ملی هستند و هر سیاستی که به نحوی از انحاء به وحدت بین المللی کارگران، اتحاد و برادری فیما بین آنها لطمه وارد آورد، سیاستی اپورتونیستی و اپورتونیستی است. بورژوازی به جدائی و دشمنی ملی دامن می زند، تا قدرت سرمایه را تقویت نماید، اما پرولترهای سراسر جهان به اتحاد، همبستگی، رفاهت و برادری بین المللی نیازمندند تا بتوانند، قدرت سرمایه را درهم شکنند. پرولترهای سراسر جهان یک ارتش واحد را تشکیل می دهند و طبقه کارگران نیز یک گردان از

این ارتش جهانی پرولتاریاست. بنا بر این مبارزه پرولتاریا از حیث مضمون بین المللی است، اما هر چند مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی از حیث معنا و مضمون بین المللی است، اما از لحاظ شکل ملی است. مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدای امر با یکدیگر را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید. (۶) پرولتاریای هر کشور باید ابتدا بورژوازی خود را سرنگون کند، قدرت سیاسی را بچنگ آورد و دیکتاتور انقلابی پرولتاریا را برقرار سازد. در اینجا است که روشن خواهد شد چه کسی نه اپورتونیست و نه اپورتونیست در گذار است و چه کسی به توسعه و گسترش جنبش انقلابی پرولتاریا و پیروزی این طبقه اعتقاد دارد. چرا که امروز کمتر کسی را می توان سراغ گرفت که وفاداری خود را به اپورتونیسم اعلام نکند. حتی اپورتونیستها این دشمنان سوگند خورده طبقه کارگر که بعنوان عوامل بورژوازی در جنبش طبقه کارگر در جهت پراکنندگی و تفرقه صفوف کارگران گام برمی دارند، نیز خسودرا اپورتونیسم نیستند.

لنین اپورتونیسم را در کتاب "بررسی اپورتونیسم" در مورد اپورتونیسم در روسیه و در مورد اپورتونیسم در روسیه و در مورد اپورتونیسم در روسیه در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشورهای پیشرفته از راه تبلیغات و همدردی و کمک ما دی از این مبارزه و این خط مشی و فقط بین خط مشی بدون استثناء در تمام کشورهای است. (۷) تنها بر این مبناست که میتوان تمایز اپورتونیست ها را از اپورتونیست ها را از اپورتونیست ها دروغین یا زناخت. اما نمیتوان بهمین امر بسنده کرد. کسی نمیتواند اپورتونیست در گذار را باشد، اما دشمن آشتی ناپذیر و مخالف مصمم اپورتونیسم و اپورتونیسم نباشد، بقول لنین: آن طرفدار اپورتونیسم که در عین حال مخالف پیگیر و مصمم اپورتونیسم نباشد فقط یک موجود خیالی است و بیس. شاید بعضی از اینگونه افراد صادقانه خود را اپورتونیست می پندارند

ولیکن مردم را نه بر مبنای آنچه در باره خود می اندیشند بلکه بر مبنای رفتار سیاسی آنان قضاوت میکنند! رفتار سیاسی آن " اپورتونیست ها" که مخالف سر سخت و مصمم اپورتونیسم نباشند همواره در خدمت کمک و تقویت گرایش ملی قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر ناسیونالیستها نیز خسودرا " اپورتونیست ها" می نامند (کاوتسکی، لنین، هاینس، واندرولد، هیندلمان و دیگران): آنها نه تنها خود را چنین می نامند بلکه کاملاً موافق نزدیکی، توافق و اتحاد تمام کسانی هستند که همان نظر را دارند. اپورتونیستها مخالف " اپورتونیسم" نیستند. لیکن آنها تنها خواهان تائید بین المللی برای اپورتونیستها، توافق بین المللی بین آنها می باشند. (۸)

از اینرو هر اپورتونیست در گذار، دشمن هرگونه اپورتونیسم و مخالف مصمم و آشتی ناپذیر است. در ایران جاسیکه به سبب رشدنازل نیروهای مولده و سطح پائین تکامل اقتصادی، خرده بورژوازی از گسترده قایل ملاحظه ای برخوردار است و این گسترده خرده بورژوازی تا شیر خود را بر جای جنبش طبقه کارگر ایران بر جای می گذارد و یکی از سرچشمه های اصلی بروز اپورتونیسم و فرمبسم در جنبش کارگریست، مبارزه با اپورتونیسم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. طبقه کارگران ایران باید از یکسو شناخت درستی از جریان اپورتونیسم - فرمبسم تطیف داده ای اکثریتی و اپورتونیسم آنها داشته باشد، با آن پیگیری مبارزه کند، و اپورتونیسم را از بین ببرد. آنها را افشا نماید، و از سوی دیگر با ناسیونالیست های خرده بورژوا نظیر حزب کمونیست کومه له که آنها نیز به دروغ خود را اپورتونیست می دانند، و بنام اپورتونیسم علیه اپورتونیسم و جنبش طبقه کارگر در سراسر جهان مبارزه میکنند، و اپورتونیسم و اپورتونیسم را دروغین این جریان را توطیفه هر کسی است که برخود نام اپورتونیست در گذار می گذارد. اما از آنجا که اپورتونیسم و ریز یونیسم نه پدیده ای ملی، بلکه بین المللی است، باید با تمام جریان اپورتونیستی در عرصه بین المللی پیگیری مبارزه کرد و با آنها مبارزه

دمکراسی و سوسیالیسم ...

از صفحه ۱۲

بورژوا - دمکراتیک و ملی را بعنوان اقدامی سوسیالیستی جا می زند. سوسیالیسم علمی هیچگونه وجه تشابهی با سوسیالیسم ادعائی راه کارگر ندارد.

سوسیالیسم علمی میا موزد که "سوسیالیسم مستلزم الغاء قدرت پول، قدرت سرمایه، الغاء هرگونه مالکیت خصوصی بروساتل تولید، الغاء اقتصاد کالائی، وواگذاری زمین و کارخانه ها به زحمتکشان است که تولید بزرگ را (بجای تولید کوچک پراکنده) طبق یک نقشه عمومی سازمان دهند" (۱) و اینهمه ممکن نیست مگر آنکه مقدماً قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر قرار بگیرد، و دیکتاتوریت طبقه تری پرولتاریا برقرار شود، تا مقامت استثمارگران را درهم شکنند و همه موانعی را که بر سر راه هدف بزرگ این طبقه قرار دارد، از میان بردارد. ما در اینجا لزومی نمی بینیم که پیش از این در مورد سوسیالیسم، بحث کنیم و یا وارد بحث دوفاز جامعه کمونیستی شویم، راه کارگر چنانچه زمانی تمایل داشت بفهمد سوسیالیسم یعنی چه؟ به نقد برنامه گوتاشمارکس، آنتی دورینگ انگلس، و ییادولت و انقلاب لنین مراجعه کند.

راه کارگر شنیده است که سازمان ما عنوان می کند، برانداختن قطعی سلطه امپریالیسم از ایران، و قطع کامل وابستگی اقتصادی مستلزم گذار به سوسیالیسم و ایجاد مناسبات نوین سوسیالیستی است اما معنای این گفته ها را نفهمیده و چنین تصور کرده است که "برانداختن سلطه امپریالیسم" و قطع وابستگی "اقدامی سوسیالیستی" است. در حالی که مسئله سوسیالیسم یک چیز است، و مبارزه بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی چیز دیگر. این دو مترادف یکدیگر نیستند. چه بسا رکشورهایی که تحت سلطه نیستند، و از استقلال برخوردارند، اما مناسبات سرمایه داری بر آنها مسلط است و نه سوسیالیستی. نمونه کشور های امپریالیست بین حقیقت را به راه کارگر نشان می دهد.

از این گذشته، نمیتوان از این حقیقت که در ایران برانداختن قطعی سلطه امپریالیسم و پیایگه های آن، قطع کامل وابستگی اقتصادی، مستلزم گذار به سوسیالیسم است، چنین نتیجه گیری کرد که فقط در سوسیالیسم است که میتوان علییه

امپریالیسم و سلطه آن مبارزه کرد، و یا در جمهوری دمکراتیک خلق یعنی جایی که دیکتاتوریت انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار می گردد، نمی توان در این جهت مبارزه کرد. خیر در جمهوری دمکراتیک خلق نیز میتوان و باید، همانگونه که در برنامه سازمان ما آمده است، با اتخاذ تدریجی و با اطمینان و سیاستی، علیه امپریالیسم، پیایگه اجتماعی آن و سلطه آن مبارزه کرد، هرچند که حل قطعی مسئله مستلزم گذار به سوسیالیسم است، بهمین علت است که در برنامه سازمان ما گفته شده است " ... برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و پیایگه اجتماعی آن ... " یعنی برنامه فقط جهت گیری حل مسئله را در نخستین مرحله انقلاب نشان می دهد، و حل قطعی آنرا موکول به گذار به سوسیالیسم می نماید. بیهوده نیست که سازمان ما پیوسته بر مسئله گذار بلاوقفه، از نخستین مرحله به دومین مرحله انقلاب تاکید کرده است و هیچ دیوار چینی و دره ژرفی میان این دو مرحله پروسه و احداث انقلاب قائل نیست، و هرگونه گسست در این روند را بمانند شکست انقلاب ارزیابی می کند. اینکه تضمین این گذار بلاوقفه از نخستین مرحله به دومین مرحله آن که گذار به سوسیالیسم است، چگونه تضمین شده است، در همان وظایف فوری سیاسی پرولتاریا، و مطالبات مشخص و فوری قرار دارد. اساس این تضمین در استقرار دیکتاتوریت انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان، ایجاد دولتی از طراز نوین، برقراری دمکراسی توده ای و اقدامات و مطالبات مشخص فوری در جهت دمکراتیزه کردن اقتصاد کشور و مبارزه علیه امپریالیسم است، یعنی همان مسائلی که با زهم مورد اختلاف ما با راه کارگراست، و این سازمان، آنها را نیز بمانند اقداماتی سوسیالیستی ارزیابی می کند. راه کارگر علاوه بر اینکه مدعی شده است، مبارزه در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم، پیایگه اجتماعی آن، و قطع هرگونه وابستگی، در جمهوری دمکراتیک خلق "اقدامی است سوسیالیستی" تلاش کرده است تا در بخش مطالبات عملی، فوری و مشخص برنامه سازمان ما نیز چیزهایی از سوسیالیسم بیابد، و "اقلیت" را متهم سازد که در نخستین مرحله انقلاب قصد معمول داشتن سوسیالیسم را دارد. راه کارگر به جمهوری دمکراتیک خلق که دولتی از طراز-

نوین است، به مصداق و ملی کردن مناسبات و مناسبات متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی، ملی کردن بانکها و شرکت های بیمه، و به کنترل شوراها اشاره می کند و سپس سؤال می کند اگر اینها "سوسیالیسم نیست، پس سوسیالیسم چیست؟"

ما پیش از این به راه کارگر نشان دادیم که سوسیالیسم چیست؟ بنا بر این نیازی به تکرار گفته های پیشین نیست. در اینجا تنها به بررسی این مسئله می پردازیم که هیچیک از اقداماتی که راه کارگر در اینجا به آنها اشاره می کند، بمعنای معمول داشتن سوسیالیسم نیست. نخستین مسئله همانا اختلاف دیرینه ما با راه کارگر بر سر این مسئله است که آیا خرید کردن ماشین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی از جمله انقلاب دمکراتیک توده ای ایران و دیکتاتوریت انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان است، یا فقط انقلاب سوسیالیستی؟ عبارت دیگر آیا در انقلاب دمکراتیک توده ای ایران باید ماشین دولتی بورژوازی درهم شکسته شود، و یک دمکراسی توده ای برقرار گردد یا ماشین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند و تنها یک دمکراسی پارلمانی بورژوازی قناعت شود؟ راه کارگر پاسخ می دهد تنها در یک انقلاب سوسیالیستی باید از درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی سخن میان آورد، چرا که درهم شکستن ماشین دولتی "اقدامی است صد درصد سوسیالیستی" او می گوید: "در حقیقت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در برنامه اقلیت چون سوسیالیسم سوء تفاهمی بیش نیست. از نقطه نظر ذهنیت پوپولیستی هجوم مشترک توده های خلق به ستونهای دولت بورژوازی در مراحل مقدماتی و تکوین قدرت نطفه های قدرت توده ای در شرایط اعتدالی انقلاب، مساویست با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. پوپولیسم با تبلیغ ایده های از این قبیل که دولت شورائی و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در چارچوب انقلاب دمکراتیک و به همراه اقلیت غیر پرولتر تحقق پذیر است از یک طرف به توهم - پراکنی در مورد ظرفیت این طبقات مشغول است، از طرف دیگر به ترویج مضمونی - آنارشیستی از مفهوم درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی."

ما شین دولتی بورژوازی، توسط کارگران و دهقانان بدون تسلیح عمومی خلق و اعمال حاکمیت توده‌ای از طریق شوراها، هیچ صحبتی از انقلاب خلقی واقعی ایران نمیتوان میان آورد. این مسئله تنها مورد دعای ما نیست بلکه سال‌ها پیش، لنین نیز این مسئله را که درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است مورد بحث قرار داده است. او در اثر خود "دولت و انقلاب" به بحث پیرامون این مسئله می‌پردازد و خود عده‌های اپورتونیستی امثال راه کارگر را افشاء می‌کند، لنین نخست بخشی از نامه کارل مارکس به کوگلان را در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نقل میکند: "... اگر تونظری به فصل آخر کتاب "هیجده برومر" من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام میدارم: برخلاف سابق ما شین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود بلکه درهم شکسته شود... و همین نکته هم شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قارهٔ تشکیلی می‌دهد و این درست همان چیز است که رفقای پاریزی قهرمان ما در آنجا می‌کوشند. " سپس درباره مسئله "انقلاب خلقی واقعی" به بحث می‌پردازد. او برای اینکه کنه نظر مارکس را در این مورد توضیح دهد و در برابر پلخانفیت‌ها و منشویک‌ها آنرا از تحریفات لیبرالی مصون دارد، توضیح می‌دهد: "ثانیاً تذکر فوق العاده عمیق مارکس حاکی از اینکه انهدام ما شین بوروکراتیک و نظامی دولتی "شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است شایان دقت خاصی است. این مفهوم انقلاب "خلق" از زبان مارکس عجیب بنظر می‌رسد و چه بسا ممکن بود پلخانویست‌ها و منشویک‌های روس، این پیروان استرووه که میخواستند مارکسیست خوانده شوند، ایبر گفته مارکس را "اشتباه لفظی" اعلام نمایند. آنها مارکسیسم را مورد چنان تحریف لیبرال - مآبانه بیمقداری قرار داده اند که برایشان در تقابل بین انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتار: چیز دیگری وجود ندارد و تا زه این تقابل را هم، شیوه بینهایت مرده و بیروحی درک میکنند اگر بعنوان مثال انقلاب‌های سد بیستم را در نظر گیریم، آنگاه البته باید هر انقلاب پرتغال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی پلمیک‌های خود علیه اپورتونیستها و عموم - خلقی‌ها این مسئله را بتفصیل مورد بحث قرار داده و نشان داده است بدون درهم شکستن

درهم شکستن ما شین دولتی داشته باشند، این توهم پراکنی در مورد ظرفیت "خرده بورژوازی نیست، بلکه حقیقتی است که تنها اپورتونیستها میتوانند آنرا انکار کنند. اصولاً یکی از موضوعاتی که کارگران و دهقانان یعنی خرده بورژوازی را متحد می‌سازد، ستم این ما شین دولتی است و منافع هر دو درهم - شکستن این ما شین است. اساساً این خود شرط مقدماتی انقلاب خلقی ایران است. همانگونه که می‌دانیم در ایران بنا به یکرشته علل و عوامل عینی و ذهنی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان هدف فوری طبقه کارگر در دستور کار قرار ندارد. بلکه مقدماتاً انجام یکرشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در دستور انقلاب ایران قرار دارد. در این مرحله علاوه بر پرولتاریا خرده بورژوازی نیز به این تحولات علاقمند و درنتیج آن ذینفع است، اما بورژوازی بمعنای اخص کلمه نه تنها فاقد هر گونه رسالت و ظرفیت ترقی خواهانه و انقلابی است بلکه اساساً ارتجاعی و ضد انقلابی است. بنا بر این نیروهای محرکه انقلاب را در مرحله کنونی آن کارگران و خرده بورژوازی تشکیلی می‌دهند. این نیروها مجموعاً خلق را تشکیل می‌دهند. هرکس که اندکی با ما رکیسیم - لنینیسیم آشنائی داشته باشد بخوبی میداند، ما دام که طبقه کارگر با تفیق خرده بورژوازی متحداً علیه دشمن مشترک و اهداف مشترک مبارزه می‌کند، هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی‌تواند در میان باشد. بنا بر این هرچند انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب سوسیالیستی نیست، اما یک انقلاب دمکراتیک توده‌ای، یک انقلاب خلقی واقعی است که در مرحله نخست آن قدرت سیاسی در دست کارگران و خرده بورژوازی قرار خواهد گرفت، یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار خواهد شد. واقعیتی که سازمانهای خرده بورژوا نظیر راه کارگر و ایضاً کومه له هرگز جرات، شهادت و صراحت آن را نداشته اند که به آن اذعان کنند. بنا بر این انقلاب ایران از همان آغاز یک انقلاب خلقی واقعی است و اگرچنین است، شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی درهم شکستن ما شین دولتی است. سازمان ما تا کنون مکرر در پلمیک‌های خود علیه اپورتونیستها و عموم - خلقی‌ها این مسئله را بتفصیل مورد بحث قرار داده و نشان داده است بدون درهم شکستن

راه کارگر که پیش از این خود را مدافع سوسیالیسم و طبقه کارگر معرفی می‌کرد، اکنون آشکارا به دفاع از ما شین دولتی بورژوازی، این ابزار ستم و سرکوب طبقه کارگر برخاسته است. راه کارگر می‌گوید: این ادعا که وظیفه پرولتاریا در انقلاب ایران درهم شکستن ما شین دولتی است، اقدامی است آنارشیستی. بپه عبارت دیگر انقلاب ایران نباید از آن حدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود، از اینرو باید ما شین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند. راه کارگر سعی کرده است که به این اعتقاد اپورتونیستی خود پوشش ثئوریک هم بدهد، لذا استدلال می‌کند که چون علاوه بر طبقه کارگر اقشار غیر پرولتاریا نیز در انقلاب سهمی و ذی نفعند و این اقشار را قیدیگری پرولتاریا در امر مبارزه بخاطر دمکراسی هستند، لذا پرولتاریا باید بیک جمهوری بورژوازی پارلمانی رضایت دهد. این استدلال اساساً اپورتونیستی است. راه کارگر میخواهد از یک اصل درست نتیجه گیری غلط و اپورتونیستی کند. در این مسئله جای کمترین شک و شبهه‌ای نیست که طبقه کارگر پیگیری مداوم مدافع دمکراسی است. هیچ طبقه و قشر دیگری حتی را دیکال ترین بخش خرده بورژوازی پیگیری پرولتاریا را در دفاع از دمکراسی و مبارزه بخاطر آن ندارد. دلیل این امر نیز در این واقعیت نهفته است که میان دمکراتیسم پیگیری و ناپیگیری در دمکراتیسم رابطه مستقیمی با مسئله مالکیت خصوصی وجود دارد. هر قشر و طبقه‌ای که از مالکیت خصوصی دفاع کند، نمی‌تواند مدافع پیگیری دمکراتیسم باشد، خرده بورژوازی انقلابی نیز از آنجا نیکه در اساس از مالکیت خصوصی دفاع می‌کند، لاجرم در دمکراتیسم خود ناپیگیری است. اما از اینجاست نمیتوان نتیجه گرفت که خرده بورژوازی مخالف درهم شکستن ما شین دولتی است. واقعیت این است که اقشار خرده بورژوازی نیز در ایران در معرض ستم و وحشیانه دستگاہ دولتی قرار دارند، منافع آنها نه در حفظ ما شین دولتی موجود و نهادهای نظامی - بوروکراتیک آن، بلکه درهم شکستن و انحلال آنست. اما دولتی را درهم شکنند، از این امر نتیجه نمی‌شود که آنها در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران که تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی خواهد رسید، نمی‌توانند سهمی و نقشی در این

ستقل و با خواست‌های اقتصادی و سیاسی خود  
آدم‌شهودی نداشته‌اند. برعکس، انقلاب  
بورژوازی سال‌های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس، با  
نکه‌داری آن‌ها کاملاً بی‌بهای "درخشانی" که  
آنها نصیب انقلاب‌های پرتغال و ترکیه شده  
ست نبود، مع‌الوصف بدون شک انقلاب  
اقلیتی واقعی "بود زیرا توده خلق، اکثریت  
یعنی ژرف‌ترین قشرهای پائینی جامعه  
پشتشان در زیر فشار ستم و استثمار دوتسا  
ده بود، مستقلاً برآمد می‌کردند و در تمام جریان  
انقلاب مهر و نشان خواست‌های خود و تلاش‌های  
بود را که هدفش بنای جامعه نوینی بسبب  
بود بجای جامعه منهدم شونده بود با قسی  
ندارده‌اند.

در هیچیک از کشورهای قسمت قاره  
روپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق  
اتشکیل نمی‌داد. انقلاب "اقلیتی" یعنی  
انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب  
ماید، فقط وقتی میتواند آن انقلابی باشد  
نه هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربرگیرد.  
در آن زمان این دو طبقه بودند که "خلق" را  
تشکیل میدادند. دو طبقه نامبرده را این  
موضوع متحدمیسا زد که هر دو آنها بتوسط  
ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی "در  
عرض ستم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند.  
خورد کردن این ماشین و درهم شکستن آن، -  
نیست آنچه که منافع واقعی "خلق"، منافع  
اکثریت آن یعنی کارگران و دهقانان  
در بردارد، این است "شرط مقدما تی اتحاد  
زادانه دهقانان تهنی دست با پرولتاریا و  
بدون چنین اتحادی دموکراسی پایدار نبوده و  
صلاحات سوسیالیستی محال است.

بطوریکه میدانیم کمون پاریس هم که  
نتیجه یک رشته علل داخلی و خارجی بهد ف  
رسید، برای تحصیل یک چنین اتحادی راه خود  
اهموار میکرد.

بنابراین، وقتی ما رگس از "انقلاب  
اقلیتی" سخن می‌گفت، بدون این‌که  
هیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش  
ند (اودرباره این خصوصیات بسیار مکرر  
سخن می‌گفت)، با دقتی هرچه تمامتر تناسب  
اقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره‌ای  
روپا در سال ۱۸۷۱ در نظر می‌گرفت. از طرف  
یگر، مدلل مینمود که "خورد کردن" ماشین  
ولتی آنچیزیست که منافع کارگران و دهقانان  
یجاب میکند و آنها را با یکدیگر متحدمیسا زد و

در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که  
عبارت است از برانداختن "انگل" و تعویض  
آن با یک چیز تازه.

می‌بینیم که با اعتقاد لنین نیز یکبار بردن  
عبارت "انقلاب خلقی واقعی" از سوی مارکس  
یک اشتباه لفظی نبوده و "انقلاب خلقی  
واقعی" در اینجا انقلابی است که "هم  
پرولتاریا و هم دهقانان" یعنی کارگران  
و خرده بورژوازی را دربرگیرد. "در آن زمان  
این دو طبقه بودند که "خلق" را تشکیل  
می‌دادند. "و برخلاف تحریفات اپورتونیستی  
راه کارگر، کارگران و دهقانان را این نکته  
متحدمی سازد: "که هر دو آنها بتوسط  
ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی، در معرض  
ستم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند. خورد کردن  
این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه  
که منافع واقعی "خلق" منافع اکثریت آن  
یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را دربر  
دارد. "لنین مجدداً تاکید می‌کند: "وقتی  
مارکس از "انقلاب واقعا خلقی" سخن  
می‌گفت بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات  
خرده بورژوازی را فراموش کند (اودرباره این  
خصوصیات بسیار مکرر سخن می‌گفت) - با  
دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در  
اکثر کشورهای قاره‌ای اروپای سال ۱۸۷۱ در  
نظر می‌گرفت. و مدلل مینمود که "خورد کردن"  
ماشین دولتی آن چیزیست که منافع کارگران  
و دهقانان ایجاب می‌کند و آنها را با یکدیگر  
متحدمیسا زد. (تاکید زماست) اما از  
بدشانس‌ی راه کارگر مسئله بهمین جا ختم  
نمی‌شود که "خورد کردن" ماشین دولتی  
چیزیست که منافع کارگران و خرده بورژوازی  
ایجاب می‌کند و آنها را با یکدیگر متحدمیسا زد،  
بلکه مهمتر از آن در مقابل آنها وظیفه مشترکی  
قرار میدهد که عبارت است از برانداختن انگل  
و تعویض آن با یک چیز تازه. (تاکید  
ازماست) یعنی نه فقط خورد کردن ماشین -  
دولتی بورژوازی، بلکه ساختن یک ماشین  
دولتی نوین، دولتی از طرف کمون. لابد مارکس  
ولنین هم دارای "ذهنیت پوپولیستی" بودند  
که تبلیغ می‌کردند "دولت شورائی و درهم -  
شکستن ماشین دولتی بورژوازی" "بهمراه اقشار  
غیر پرولتر" ممکن است. لابد مارکس ولنین  
"پوپولیست" هم در مورد ظرفیت طبقه‌ای  
خرده بورژوازی "توهم پراکنی" میکردند و  
لابد مارکس ولنین هم به "ترویج مضمونی  
آنا رشیستی از مفهوم درهم شکستن ماشین

دولتی بورژوازی "مشغول بودند. منشویک‌های  
راه کارگری که به تبعیت از منشویک‌های  
اپورتونیست روسی، نظریه سه مرحله‌ای یا  
تئوری مراحل منشویکی را در انقلاب پذیرفته‌اند،  
در اینجا نیز از همان مشی اپورتونیستی  
منشویکی پیروی می‌کنند و به کارگران اندرز  
می‌دهند که مبادا با تفاق دهقانان در انقلاب،  
ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکنید و بجای  
آن ماشین دولتی نوینی را سازمان دهید، این  
"توهم پراکنی پوپولیستی" است. راه کارگر  
تا بدآنجا پیش می‌رود که اساساً مسئله وجود  
شوراها را در یک انقلاب خلقی واقعی و در  
جمهوری دمکراتیک خلق منتفی می‌داند و  
می‌گوید شوراها بفرض هم که پدید آیند  
نمی‌توانند دوام بیاورند چرا که "در چارچوب  
دمکراسی، بورژوازی و ارتجاع از بیرون و  
تمایلات گوناگون طبقاتی از درون آنها را  
مضمحل و نابود می‌کند. "نتیجه می‌گیرد:  
"دولت نوع کمون - که متناظر است با درهم -  
شکستن ماشین دولتی بورژوازی - بدون  
سوسیالیسم مفهوم ندارد. " ما با این عقیده  
کاملاً موافقیم که دوام و بقاء شوراها و اصولاً  
دولت‌تزار نوین با گذار به سوسیالیسم مرتبط  
است و اساساً اینهمه دفاع ما از شوراها به این  
علت است که شوراها بقول لنین به بی‌درتری  
شکل ممکن گذار به سوسیالیسم را تسهیل میکنند.  
بر همین مبناست که ما استدلال می‌کنیم کسی که  
حقیقتاً به گذار بلاوقفه از نخستین مرحله انقلاب  
به دومین مرحله آن معتقد باشد، نخستین  
شرطش این است که شوراها و دولت‌تزار نوین  
را بپذیرد.

لنین نیز بر این امر تاکید می‌کنند و  
می‌گوید: "انتخابی شدن کامل تمام صاحبان  
مشاغل و قابل تعویض بودن آنها بدون استثنا  
در هر زمان و رساندن حقوق آنها به سطح عادی دستمزد  
یک کارگر - این اقدامات دمکراتیک ساده  
و بخودی خود مفهوم "که در عین اینکه منافع  
کارگران و اکثریت دهقانان را کاملاً در خود جمع  
می‌کنند، در عین حال بمنزله پلی است که  
سرما به داری را به سوسیالیسم می‌رساند. این  
اقدامات به تغییر ساختار دولتی یعنی تغییر  
صرفاً سیاسی جامعه مربوط است. ولی پدیده‌ای  
است که اقدامات مزبور فقط وقتی دارای  
مفهوم و اهمیت خودخواهد بود که با اجرا و یا  
تدارک موجبات "سلب مالکیت از سلب -  
مالکیت کنندگان" یعنی با گذار از مالکیت -  
خصوصی سرمایه داری بروسان تولید مالکیت



یادداشت‌های سیاسی

مجاهدین: یک شکست سیاسی جدید

رژیم را بنمایش گذاشت، نتیجه دیگری نیز در برداشت.

آتش بس در جبهه های جنگ ایران و عراق، شکست تلاشهای مذبحخانه سازمان مجاهدین برای کسب قدرت سیاسی از طریق زدوبند با امپریالیسم و ارتجاع علیه توده های مردم ایران، شکست استراتژی "یگانه آلترناتیو" بورژوازی بود. حال که انجام یک توافق میان رژیمهای ارتجاعی ایران و عراق، تلاشهای سازمان مجاهدین را در کسب قدرت سیاسی به شکست کشانید، حال که با برقراری آتش بس در جبهه های جنگ ارتش پوشالی مجاهدین از هم پاشید، با دیدید مجاهدین این شکست سیاسی را چگونه توجیه می کنند، باید منتظرماند و دیدار بین شکست فضاحت بسار سازمان مجاهدین را وارد چه "فاز" جدیدی می کند و اینبار "پرواز تاریخساز" به کج انجام می شود.

جمهوری اسلامی، رژیم عراق با استفاده از ضعف و زبونی رژیم و برای اینکه از موضع بی‌الا و با دست پرتری بر سر میز مذاکره حاضر شود، تهاجماتی را علیه مناطق مرزی ایران سازمان داد. شرکت "ارتش آزادیبخش" مجاهد در تهاجمات ارتش عراق به مناطق غربی ایران و بسیج هوا داران مجاهدین در کشورهای اروپایی و آمریکایی و گسیل آنان به مناطق غربی از طریق عراق، و شعارهای "یا مرگ یا تهران" که از جانب بلندگوهای تبلیغاتی مجاهدین سر داده شد، آخرین تلاش مایوسانه مجاهدین برای کسب قدرت سیاسی بود. شعار "یا مرگ یا تهران" مجاهدین در این مقطع، در واقع بازتاب و تبلور شرایط عینی بود که سازمان مجاهدین در آن گرفتار آمده بود. پذیرش آتش بس در جبهه های جنگ ایران و عراق گذشته از آنکه اوج استیصال و درماندگی جمهوری اسلامی و وخامت روزافزون اوضاع

کرد "فتح مهران، مقدمه فتح تهران" بوده است و افزود: "به اثبات رسیده که اعتلای روزافزون مقام و ارتش آزادیبخش ملی تا پیروزی نهائی و فتح تهران ادامه خواهد یافت." مجاهد همچنان به سیرو سیاحت در دنیای خیال مشغول بود که به یکباره پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی جمهوری اسلامی، عالم خوش مجاهد را برهم زد. مجاهد که اساس سیاست خود را بر زدوبند با امپریالیسم و ارتجاع منطقه و تضاد میان دولت عراق و رژیم جمهوری اسلامی قرار داده بود، اینک آشکارا میدید که خود قربانی زدوبند دیگری شده است. پذیرش آتش بس از سوی جمهوری اسلامی، مجاهد را آچمز کرد، "یگانه آلترناتیو" بورژوازی با نیروی مسلح پرزرق و برقش در وضعیتی قرار گرفته بود که نه راه پس داشت نه راه پیش. پس از پذیرش آتش بس از سوی

توضیح و تشریح  
برنامه سازمان

از صفحه ۱۸

بندی صریحی داشت، تا بدین طریق طبقه کارگر ایران بتواند دور از آلودگیهای اپورتونیستی، وظیفه انترناسیونالیستی خود را بدرستی انجام دهد. سازمان ما در همان حال که خود را بخشی جدائی ناپذیر از جنبش کمونیستی جهانی می داند، و در جهت تقویت و استحکام روحیه همبستگی و اتحاد میان کارگران ایران و پرولتاریای تمام کشورهای جهان تلاش می ورزد، مخالفت پیگیر و مبارزه سرسختانه علیه اپورتونیسم را جزئی جدائی ناپذیر از وظیفه انترناسیونالیستی خود می داند. وفاداری و پای بندی اکتیبه انترناسیونالیسم پرولتری مستلزم مخالفت پیگیر، دشمنی و مبارزه سرسختانه علیه اپورتونیسم است.

منابع:  
.....  
.....

- ۴- اپورتونیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - لنین
- ۵- انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ - لنین
- ۶- مانیفست حزب کمونیست - کارل مارکس فریدریش انگلس
- ۷- وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - لنین
- ۸- بزرگترین دروغین - لنین

- ۱- انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ - لنین
- ۲- مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس لنین
- ۳- مارکسیسم و رویزیونیسم - لنین

اعضاء، فعالین و هواداران!  
برنامه سازمان را در میان توده های مردم تبلیغ و ترویج نمائید و در توزیع هر چه گسترده تر آن بکوشید

وکاستن از دامنه شمول برنامه ریزی اقتصادی متمرکز و آگاهانه چیزی نیست که بتوان آنرا بنام بازگشت به اصول لنینیسم و اصول کمونیسم توجیه و تبیین کرد.

طبقه کارگر برای اینکه با هدف طبقاتی و تاریخی خود جامعه عمل پوشد، و جامعه کمونیستی را مستقر سازد، در همان نخستین فاز جامعه کمونیستی یعنی سوسیالیسم با سرمایه لکسیتی خصوصی بروسا ثل تولید را ملغی سازد و استثمار فردا ز فرد را از میان بردارد. اما لغاء مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید، و برقراری مالکیت اجتماعی و برانداختن استثمار مستلزم الغاء مناسبات کالائی است. انگلس در این باره می گوید: "با تصاحب و سوا ثل تولید توسط اجتماع، تولید کالائی و همراه آن سلطه فرآورده بر فرآورندگان از زمین برود. تشکیلات آگاهانه برنامه ریزی شده جایگزین هرج و مرجی که در نرون تولید وجود دارد، می شود. مبارزه برای بقا فردی خاتمه می یابد." (۱۰)

در جامعه ای که مالکیت خصوصی بر سوا ثل تولید برمی افتد و مالکیت اجتماعی جایگزین آن می گردد دیگر قانون ارزش بمثابة یک قانون اقتصادی تولید کالائی نقش خود را در تنظیم تولید و مبادله و برقراری خود بخودی و از میان رشته ها و بخش های مختلف اقتصادی از دست می دهد و تکامل برنامه ریزی شده اقتصادی آن را می گیرد. جامعه با یک برنامه ریزی آگاهانه و سازمان یافته، تولید چنان سازمان می دهد که هم نیازهای عمومی هم احتیاجات فردی را برآورده کند. از پیش نطبق بر سطح رشد نیروهای مولده تعیین یگردد که چه مقدار محصول تولید خواهد شد، و سوا ثل تولید و نیروی کار به چه نسبتی بین بخش های مختلف توزیع می گردد. تولید - نندگان محصولاتشان را مبادله نمی کنند و کار صرف شده برای تولید محصول بعنوان ارزش الایدیدار نمی گردد. انگلس توضیح می دهد: به محضی که جامعه ابزار تولید را در بسط الکیته خود بگیرد و آنها را در اتحادی بلاواسطه رای تولید استعمال کند، از آن لحظه به بعد از افراد مختلف، هر اندازه هم که مورد استفاده اص آنها از یکدیگر متفاوت باشد بدو و ستیما کاری اجتماعی می شود. و دیگر احتیاج این نخواهد بود که از یک راه غیر مستقیم مقدار اجتماعیه نهفته در یک کالا تشخیص داده

## نوزدهمین کنفرانس

شود. تجربه روزانه مستقیم نشان می دهد که بطور متوسط چقدر از آن ضروریست. جامعه میتواند بدسنادگی محاسبه کند که چند ساعت کار در یک ماشین بخار، در یک تن گندم آخرین برداشت و درصد متر مربع پارچه با کیفیت معین نهفته است... جامعه تحت شرایطی که در بالا ذکر شد دیگر برای محصولات ارزش قائل نخواهد گردید. و دیگر این واقعیت ساده را که مثلا برای تولید ۱۰۰ متر پارچه... ساعت کار لازم است با این صورت نا همواروبی معنسی بیان نخواهد کرد که آن پارچه ۱۰۰۰ ساعت کار می ارزد. اگرچه در آنوقت نیز جامعه مبادله می کند که برای تولید هر یک از سوا ثل مصرفی چقدر کار مورد نیاز خواهد بود. جامعه برنامه تولید را در انطباق با ابزار تولید که بطور خاص نیروی کار مورد نیاز را نیز در بر میگیرد تنظیم خواهد کرد. مردم بدون دخالت "ارزش" معروف خیلی ساده تر امور خواهد بود. اداره می کنند." (۱۱)

این برنامه ریزی متمرکز، سازمان یافته و آگاهانه که هرج و مرج، بحرانها و تباهی نیروهای مولده را از میان بر میدارد، میدان وسیعی را برای رشد نیروهای مولده می گشاید. اگر در نخستین مراحل فاز نخستین جامعه کمونیستی نیز در محدوده های معینی قانون ارزش عملکرد داشته باشد، دامنه شمول آن محدود خواهد بود، و در کل اقتصاد امری تبعی محسوب می گردد و مبادله و مبادله سوسیالیسم باید از دامنه عملکرد آن کاسته شود. در اتحاد جماهیر شوروی هر گام اساسی در این جهت تنها در دوران لنین و استالین برداشته شد، اما از دوران خروشچف به بعد نه تنها از دامنه عملکرد مناسبات کالائی، از جمله عملکرد قانون ارزش کاسته نشد بلکه مدام بیشتر شده است و امروزه گورباچف خواستار آنست که جامعه شوروی بر "تعصبات" حول روابط کالائی - پولی فائق آید، استقلال عمل بنگاها بیشتر شود، بر نقش و عملکرد مقولات سود، قیمت، محرکهای مادی و ارزش افزوده گردد، دامنه عملکرد خورده - تولید کنندگان نیز بسط یابد و نه فقط از تقویت مناسبات کالائی - پولی در کلیت اقتصادی جامعه دفاع میکند، بلکه مشخصا مشوق ذهنیت خورده بورژوازی و مال اندوز شده است. از هر

کارگری میخواهد که علاوه بر اینکه در یک موه سسه دولتی کار می کند، در کارگاه خانوادگی و خویشاوندی نیز یک صاحب کارگاه باشد. یا یک بقال حسابگر باشد. این است معنای بازگشت به اصول کمونیسم و تلاش در جهت برانداختن "افق محدود حقوق بورژوازی"، از دیدگاه گورباچف، سوسیالیسم با هر نضج خود با ید ساعات کار را محدود کند، و به اعضا جامعه امکان بدهد، همه جانبه تکامل یابند و استعداد های خود را شکوفا سازند، اما اکنون گورباچف از شهروندان جامعه سوسیالیستی می خواهد که ساعات فراغت را در کارگاه خانوادگی خود به تولید برای خود بپردازند و آنرا در بازار بفروشند و...

گورباچف برای پیشبرد خط مشی اقتصادی خود به نظام اقتصادی سوسیالیستی که لنین و استالین پایه گذار آن بودند حمله می برد، البته زیر پوشش حمله به روش فرماندهی از بالا و شیوه های استالینی، او درک و وارونه ای از سانترالیسم دمکراتیک ارائه میدهد، و دمکراتیسم را معادل استقلال هر چه بیشتر موه سسات می گیرد. در حالیکه دمکراتیسم متضمن بسط استقلال نیست بلکه متضمن ابتکار هر چه بیشتر توده ها و نقش آنها در تصمیم گیریها است. درک گورباچف از دمکراتیسم که معادل بسط استقلال و خود مختاری موه سسات مختلف در نظر گرفته می شود، در حقیقت نه دمکراتیسم بلکه لیبرالیسم است.

اکیدترین سانترالیسم در زمینه اقتصادی، با دقیق ترین دمکراتیسم یعنی ابتکار، نظارت و تصمیم گیری توده ای آن چیز است که سانترالیسم دمکراتیک معنا میدهد. گورباچف این حقیقت را پرده پوشی می کند که اگر در دوران برژنف جامعه شوروی بمرحله رکود گام گذاشت و در آستانه بحران قرار گرفت، نه ناشی از برنامه ریزی اقتصادی بلکه نقض برنامه ریزی اقتصادی، بسط مناسبات کالائی - پولی، نفی دمکراتیسم و ابتکار و کنترل و نظارت توده ای بود.

یکی از نمایندگان کنفرانس مطرح کرد "مسائل و مشکلات اقتصادی کلیدی جامعه شوروی از این حقیقت ناشی نمی گردد که کارخانه کم است، بلکه از زیادهای آنها ناشی شده است." این خود چه چیزی را بیان میکند جز اینکه برنامه ریزی دقیق و اکید وجود ندارد.

نوزدهمین کنفرانس حزب . . . .

تفکر سیاسی جدید " اینست که " ارزشهای مشترک انسانی در عصر ما اولویت دارند، و بنا بر این ارزش آنها دارنده امتیازاتی نیستند با امپریالیسم داده شود و " کانونهای تشنج " خاموش گردند.

حقیقتا اینست که ما دام امپریالیسم به حیات خود ادامه میدهد تصویر یک صلح با دوام خیالی باطل است. امپریالیسم آفریننده جنگهاست. جنون جنگ طلبی امپریالیسم بنا بر ما هیت ارتجاعی اش از زمین نخواهد رفت. برای حصول به یک صلح با دوام باید امپریالیسم را برافکنند. اگر امروز امپریالیسم قرار داد کاهش سلاحهای هسته ای را امضاء می کند، نه تغییر در سرشت آن بلکه نتیجه تضعیف موقعیت آنست و تنها مبارزه است که امپریالیسم را به عقب نشینی وادار می کند. رشد قدرت و نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی اردوگماهی سوسیالیسم، ضرباتی که جنبش های توده ای و انقلابات در مناطق مختلف بر پیکر فرتوت امپریالیسم وارد آورده اند، رشد جنبشهای دمکراتیک صلح طلبی در سراسر جهان، امپریالیسم را به عقب نشینی وادار کرده است. بنا بر این بی جهت نیست که امپریالیسم آمریکا مذاکرات دو جانبه با شوروی و انعقاد قرارداد مربوط به کاهش سلاحهای هسته ای را مشروع به مذاکره برای حل با صلح " کانونهای تشنج " میکند، و خواستار آنست که اتحاد شوروی از حمایت و پشتیبانی ما دری و معنوی از جنبش های انقلابی دست بردارد. این آن چیز است که امپریالیسم از آن وحشت دارد. امپریالیسم بنا بر ما هیت تجا و زکارانه، درنده خو، توسعه طلبانه و جنگ طلبانه اش در هر کجا که منافع اش بخطر افتاده است به قهر و سرکوب متوسل شده است. این روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت. جنبش های پرولتری و جنبش های رها نیخش تنها با توسل به قهر میتوانند بمقا بله با امپریالیسم برخیزند. آنچه که گوربا چف تبلیغ می کند، متضمن نقض هر چه بیشتر انترناسیونالیسم پرولتری از جانب شوروی، در آینده خواهد بود و نمی تواند جز این باشد

اگر چیزی زیاده تولید شده است، بد تولید شده است، فاقد کیفیت لازم است و با لاشره نیروهای مولده شکوفائی لازم رانیا فته اند، و یا از نرخ رشد آنها کاسته شده است، یک چیز را نشان می دهد، ضایع شدن نیروی کار جامعه در نتیجه فقدان برنامه ریزی صحیح یعنی نقص برنامه ریزی. و روشن است این ضایع شدن نیروی کار بهبود لازم را در شرایط زندگی مردم شوروی بتا خیر انداخته، و بسط غیر ضروری کار را ببار آورده است. بنا بر این مشکلات اقتصادی جامعه شوروی نه از برنامه ریزی متمرکز و آگاهانه بلکه از نقائص برنامه ریزی، نه از کم بها دادن به روابط کالائی - پولی، بلکه از بیای زیاده دادن به این روابط، ناشی شده است، و هنگامی که در چنین جامعه ای که هنوز در فاز نخستین یعنی سوسیالیسم قرار دارد، دیکتاتور پرولتاریا نیز وجود نداشته باشد، از دامنه نفوذ و ابتکار توده ای نیز پشددت کاسته شده باشد، و " از طرف دولت میزان کار و میزان مصرف بسط شدیدترین نحوی کنترل " نشود، در آن صورت روشن است که چه مشکلات عظیم اقتصادی - اجتماعی ببار خواهد آمد. رفرم اقتصادی گوربا چف، این مشکلات را تشدید خواهد نمود. این است آن دو محور اساسی که مورد بحث نوزدهمین کنفرانس قرار گرفته بود، علاوه بر این در گزارش گوربا چف به نوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست شوروی بخشی نیز به مسئله سیاست خارجی اختصاص یافته بود که در این بخش نیز نه نگرش لنینی به مسئله و دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری و انقلابات پرولتری بلکه همان نگرش خروشچف بمسائل جهانی با پیگیری بیشتری ادامه می یابد. او گفت: " ما در فعلیتهای عملی بین المللی مان به جستجوی راه ها نیکه به یک صلح با دوام و همکاری بین المللی می انجامد، ادامه خواهیم داد. " اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا خطر جنگ به عقب سوق داده شده است، میتوانیم بگوئیم، مشخصا بله. " و اینهمه بدان علت است که " محور مسائل بین المللی از تقابل بسوی تعاون، تقاف هم متقابل، و مذاکرات تغییر کرده است. " چرا که " هسته

هنگامیکه محور تقابل میان دو اردوگما به همکاری و تقاف هم متقابل برای حل مسائل بین المللی بدل گرد و هنگامیکه نه ارزشهای طبقاتی بلکه " ارزشهای مشترک انسانی در عصر ما در اولویت قرار دارند. " از دیدگاه گوربا چف عصر انقلابات پرولتاریائی، عصر جنگهای داخلی، عصر تقابل شدید میان بورژوازی و پرولتاریا، ملت های ستمدیده و ستمگر، عصر تقابل ارزشهای طبقاتی سپری شده است. " هسته تفکر سیاسی جدید " یعنی تفکر گوربا چف به کشف چنان عصری نائل آمده است، که ارزشهای مشترک انسانی، " ارزشهای مشترک " بورژوازی و پرولتاریا!! ارزشهای مشترک ملت های ستمگر و ستمدیده! در اولویت قرار گرفته و این دیگر حقیقتا هیچ وجه اشتراکی نه با مارکسیسم دارد، نه با لنینیسم نه با اصول کمونیسم، و نه با مبارزه طبقاتی

منابع

- ۱- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین
- ۲- " " " " " "
- ۳- سخنرانی درباره برنامه حزب در هشتمین کنگره ح. ک. (ب)، ۱۹۱۹
- ۴- نقد برنامه گوتا - مارکس
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- نقد برنامه گوتا - مارکس
- ۷- دولت و انقلاب - لنین
- ۸- " " " " " "
- ۹- ابتکار عظیم - لنین
- ۱۰- آنتی دوزینگ - انگلس
- ۱۱- " " " " " "



توضیح و تصحیح

در کار شماره ۲۲۲ صفحه ۲۴ ستون سوم، سطر ۲۶ اشتباها بجای پیمان ناتو، پیمان سنتو آمده است که بدینوسیله اصلاح میگردد.

زنده باد لنینیسم!



### ☆ در فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، چه اهدافی تعقیب می‌شود؟ ☆

جمهوری اسلامی، بر اساس سوبینا مه جدید هیات وزیران اعلام کرد: سهام ۷۰۰ واحد صنعتی به کارگران این واحدها و کارکنان دولت واگذار خواهد شد. روزنامه کیهان مورخ ۱۲ تیرماه نوشت: "در اسم دیروز تعداد ۳۴۸۳ سهم ده هزار ریالی وسطوزیراقتصاد و امور دارایی به ۲۲۵ نفر زکارکنان شرکت لبنیات پاک اهدا شد" همین روزنامه نوشت که "توزیع سهام بین ارگران و کارکنان واحدهای تولیدی بر اساس اصل ۴۳ قانون اساسی و قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی صورت می‌گیرد و تا کنون در ۳۶ واحد تولیدی تعداد ۵۵ هزار و ۹۳۴ نفر زکارکنان این واحدها دارای ۲ میلیون و ۶۹۲ هزار و ۸۹۰ سهم به ارزش ۳۱۳۷ میلیارد ریال شده‌اند" رئیس سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی گفت: "تا کنون حدود ۳۰۰ واحد تولیدی مشمول قانون گسترش مالکیت قرار گرفته‌اند و در ۱۴۰ واحد عملاً اجرای قانون شده" است و "با تصویب نامه جدید هیات دولت مجموعاً ۷۰۰ واحد تولیدی مشمول این قانون میشوند". "اهدای سهام ویا آنچه که" گسترش مالکیت واحدهای تولیدی خوانده شده است، همان فروش سهام واحدهای تولیدی به کارگران و دیگر افراد جامعه است که بنا بر اظهارات صریح فوق، جمهوری اسلامی تا کنون در ۳۶ واحد تولیدی این طرح را پیاده کرده است. و با زبنای بر همین اظهارات طرح فوق که در ۱۴۰ واحد تولیدی عملاً اجرا درآمده است، بر طبق یک تصویب نامه جدید دولت تعداد واحدهای تولیدی که مشمول این طرح میشوند از ۳۰۰ واحد به ۷۰۰ واحد ارتقاء یافته است! فروش سهام کارخانجات به کارگران، یک طرح ارتجاعی، ضدکارگری و تضمین حفظ منافع غارتگران سرمایه داران است. این طرح که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به اجرا درآمده است، در ایران خستین بار توسط رژیم شاه مطرح شد و به تصویب رسید. رژیم شاه در ابعاد بسیار وسیعی عول و گذاری سهام کارخانه‌ها به کارگران، به تبلیغ و عوامفریبی دست زد. رژیم جمهوری اسلامی نیز در ادامه سیاست‌های ضدکارگری

های ناشی از شرایط بحرانی را ویا ضرردهی واحدها و بنگاههای صنعتی که بخصوص در شرایط امروز جامعه ایران از برجستگی خاصی برخوردار است و بیشتر مصداق می‌یابد، از جیب‌سها مداران جزء بپردازند.

یکی دیگر از اهداف جمهوری اسلامی از اجرای طرح فوق، با لابردن راندمان کار است. سرمایه داران از طریق اجرای این طرح و بسا ایجاد انگیزه مالکیت خصوصی در کارگران و این مسئله که آنان نیز در سودوزیان کارخانه سهام شریک هستند، کارگران را به بهبود وضع تولید تشویق می‌کنند و ضایعات کار و کم کاری را تقلیل می‌دهند. جمهوری اسلامی از این طریق نه تنها به مقابله با کم کاری که یکی از اشکال مهم مبارزه کارگران در سالهای اخیر بوده است می‌پردازد، بلکه بدون افزایش دستمزدها، راندمان کار را بالامی برد و بر درجه استثمار کارگران می‌افزاید.

اما رژیم جمهوری اسلامی که بیش از هر چیز از اقدام متحدکارگران علیه سرمایه داران می‌هراسد و خطر واقعی این اتحاد مبارزه را درک می‌کند، علاوه بر اهداف فوق، به انحاء مختلف می‌کوشد میان کارگران دودستگی و نفاق ایجاد کرده و مانع اقدام یکپارچه آنان گردد. رژیم در پی آن است که از طریق اجرای طرح فوق به این هدف ضدکارگری نیز نائل گردد و با فروش سهام میان کارگران تفرقه و جدائی بیفکند تا لایه‌های خاصی از کارگران که قادر به خرید اندک‌سها می‌شوند، به قشر صاحب امتیازی مبدل گردند و در مقابل توده کارگران به خراست از منافع سرمایه داران برخیزند. این دسته از کارگران با این تصور خطا آمیز که به دفاع از منافع خود برمی‌خیزند، در عمل به خوش خدمتی برای سرمایه داران متمسک می‌گردند و موجب تضعیف اتحاد دوزمنندگی کارگران می‌شوند. چنین کارگرانی در مقابل اعتصاب ویا هرگونه حرکت اعتراضی و جمعی کارگران سنگاندازی کرده، به اتحاد طبقه‌ای پرولتاریا لطمه می‌زنند. سرمایه داران و دولت اسلامی حامی آنان سعی می‌کنند از طریق رودر رو قرار دادن کارگران سهام دار و غیر سهام دار به اهداف ضدکارگری خود جامعه عمل ببوشند و با موانع کمتری به تشدید استثمار کارگران بپردازند. از جمله اهداف دیگر جمهوری اسلامی، جمهوری "مستضعفین" که در فرهنگ آن آتجار

درفروش سهام كارخانه‌ها به . . .

وسرمایه داران نیز خود " مستضعف " اند و " همه کارگرند " و غیره ، اشاعه ایده به غایت خرافی برادری میان کارگران و سرمایه داران است . با فروش سهام کارخانه ها به کارگران و مشارکت دیگر شهروندان در خرید این سهام ، سرمایه دار و کارگر و خرده سهام دار ، همگویی همسطح و یکسان جلوه داده می شوند و چنین وانمود می گردد که سرمایه متعلق به همگان است و از اینجا به خرافه نیرومند دیگری یعنی سرمایه داری مردمی و خلقی نام زده می شود . جمهوری اسلامی با این شیوه های عوام فریبانه ، تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر میان کارگران و سرمایه داران را آشتی پذیر ، و نظام ستمگانه سرمایه داری را ، امری مورد دلخواه عموم توده ها جلوه می دهد .

چنین است فشرده اهدافی که رژیم جمهوری اسلامی از فروش سهام کارخانه ها تعقیب می کند . در شرایطی که بسیاری از واحدهای تولیدی به تعطیلی کامل کشانده شده است و اکثر بنگاه های تولیدی با ضرردهی روبرو هستند ، جمهوری اسلامی بر آنست تا از طریق اجرای طرح فوق و جمع آوری اندوخته های ناچیز کارگران ، در عین راه اندازی بنگاه های تعطیل شده ، کارگران را در زیان واحدهای تولیدی مشغول به کار سهیم گرداند ! گرچه این ترفند ضد کارگری در شرایطی از سوی رژیم حاکم بکار بسته می شود که آخرین ریال های کارگران مستقیم و غیر مستقیم توسط همین رژیم به یغما برده شده است و جزعه بسیار بسیاری قلیلی از کارگران قادر به خرید سهام نمیشاند ، اما وظیفه پیشروان کارگری است تا با افشای عوام فریبی های رژیم ، ماهیت ضد کارگری این طرح را برای عموم کارگران فاش سازند . کارگران بایستی با حفظ و تحکیم برادری طبقاتی خود خرید سهام را قویا تحریم نموده و مبارزه همبسته و یکپارچه خود را جهت دستیابی به مطالبات مشخص خود و از جمله افزایش دستمزدها بموازات رشد تورم و افزایش قیمت ها ، متمرکز نمایند ، و مبارزه علیه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی را گسترش دهند .

از صفحه ۲۱

دمکراسی و سوسیالیسم . . .

اجتماعی توأم باشد . " (۳) بنا بر این ایجاد دولت طرازنوین " وقتی دارای مفهوم و اهمیت است که با " اجرا " و یا " تدارک " موجبات " سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان " و " گذار به مالکیت اجتماعی توأم باشد "

اما ما با نظر راه کارگر مبنی بر اینکه اصول بدون سوسیالیسم هیچ دولت طرازنوینی نمی تواند وجود داشته باشد مخالفتیم ، این دولت میتواند وجود داشته باشد و اقداماتش همراه باشد با " تدارک " موجبات سلب مالکیت و " گذار به مالکیت اجتماعی " با چنین درکی است که لنین می گوید : " شوراها باید قدرت را بدست بگیرند ، نه بخاطر ساختن یک جمهوری بورژوازی معمولی ، نه بخاطر گذار بلاواسطه به سوسیالیسم . این کار را نمی توان کرد . پس هدف چیست ؟ شوراها باید قدرت را بدست بگیرند تا اینکه اولین گامهای مشخص را به سوی این گذار بردارند . گامهای که میتوان و باید انجام داد . " (۴) (تاکیدها از ما ست ) وی سپس بعنوان چنین گامهایی از ملی کردن زمین ، ملی کردن سندیکاها ، ملی کردن بانکها ، کنترل و مالیات تصاعدی نام می برد .

راه کارگر یکسره مارکسیسم - لنینیسم را تحریف می کند و می کوشد ذهن کارگران را از استقرار بلاواسطه حکومت شورایی منحرف سازد . او فیلسوف منشا نه به کارگران اندرز می دهد که مبادا با تفاق دهقانان هنگامی که هنوز صحبت از استقرار دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی در میان است ، در پی استقرار حکومت شورایی و دولتی از طرازنوین باشید ، این " توهم پراکنی پوپولیستی " است . این " آنارشیسم " است .

اما هر کارگر آگاه ایرانی بخوبی میداند که این درست همان دستور العملی است که منشویکهای روسی نیز خطاب به کارگران صادر می کردند . راه کارگر که خوب بلد است در هر کجا که منافعی را ایجاد می کند ، از لنین نیز نقل قول بیاورد ، بر سر این مهم ترین مسئله بکلی

فراموشکاری می شود ، و از یاد می برد که لنین نه در ۱۹۱۷ بلکه در ۱۹۰۵ از استقرار حکومت شورایی در روسیه دفاع نمود و گفت : " . . . از نظر سیاسی شورای نمایندگان کارگران را باید بمثابه نطفه حکومت انقلابی موقت در نظر گرفت . من فکری کنم که شورا باید هر چه زودتر خود را حکومت انقلابی موقت تمام روسیه اعلام کند ، یا باید حکومت انقلابی موقت را ایجاد کند . . . " (۵)

لنین در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه از این نقطه نظر دفاع می کند که شورا خود را هر چه سریعتر حکومت انقلابی موقت سر روسیه اعلام کند ، اما هشتاد و دو سال بعد افرادی در ایران پیدا شده اند که خیلی هم تمایل دارند نام " لنینیست " بر خود بگذارند ، اما این نظر انقلابی لنین را " توهم پراکنی پوپولیستی " و " آنارشیسم " می خوانند .

بنا بر این تلاش راه کارگر مبنی بر اینکه در هر شکستن ماشین دولتی را در انقلاب خلقی واقعی ایران منتفی بدانند ، در همه جا عبث و بیهوده از کار در می آید . اینک دیگر قضاوت بر خواننده است ، که ببینند آیا مارکس و لنین و " اقلیت " که خود را پیرو نظرات آنها میدانند ، و به تبلیغ و ترویج نظرات آنها می پردازد ، پوپولیست و آنارشیست اند ، یا راه کارگر اپورتونیست ؟ آیا مارکس و لنین جز داشتند که می گفتند در هر شکستن ماشین دولت بورژوازی " آن چیزی است که منافع کارگر را و دهقانان را ایجاد می کند و آنها را با یکدیگر متحد می سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار میدهد که عبارت است از برانداختن انگل ، تعویض آن با یک چیز تازه " یا راه کارگر - آنرا " توهم پراکنی " پوپولیستی " معرفی می کند ؟

ادامه دارد

منابع

=====

- ۱- جلد ۴۱ کلیات آثار لنین ، صفحه ۱۷۷
- ۲- دولت و انقلاب - لنین
- ۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۴- کنفرانس آوریل - لنین
- ۵- وظایف ما و شورای نمایندگان کارگران - لنین

## نگلس و نقش قهر در تاریخ

نده سخت کوش راه او بود که زندگی اش را مبارزه و آرمان های والای کمونیسم نمود و ایف سنگینی را که برعهده او قرار داشت رزنا بیسته ای جامعه عمل پوشاند.

بخش اعظم نباطات میان جنبش های کارگری و سیالیستی در کشورهای مختلف، و همچنین جام تحقیقات و تدوین مسائل تئوریک که بر ده مارکس و انگلس بود، پس از مرگ مارکس، ما به تنهایی بردوش انگلس نهاده شد. ن وظایف بس مهم که به تناسب نیرو گرفتن ن در جنبش کارگری و سوسیالیستی از یک سو، بدان یافتن اقسام نظریه پردازان و منافعین کارپوشیده نظام بهره کشی و مزدوری، چه قلمفرسائی هایی که مستقیماً علیه مارکس بود، چه با در لباس مارکسیسم، ائه می گردید، بطور روزافزونی دشوارتر و سنگین تر می شد: انگلس با کار بلاوقفه و با نه روزی و احاطه کم نظیری که بر علوم زمان و داشت، جنگ بیامانی را علیه کلیسه نالفین فلسفه علمی تدارک دید و به نحو خورستانی از عهده این وظیفه خطیر برآمد. دما ت بیشمار انگلس در زمینه های مختلف، قبل و چه بعد از درگذشت مارکس با زگو نده حیات پر تلاش او است. مارکس نیز که با استعداد توانائی دوست و همفکر خود آشنا د، بیش از هر کس دیگری به نظرات انگلس نیت میداد تا آنجا که میگفت: "رضایتی که تا کنون نسبت بمن ابراز داشته ای برای من تیمت ترا زهر آنچیزی است که ممکن است یه جهان در باره آن بگوید." (۱) آثار ونی که انگلس چه در زمینه فلسفه و تاریخ، و اقتصاد و سیاست و در نقد سوسیالیسم یلی و خرده بورژوازی بجای گذاشت، که نظیر اودانه است. کتاب انگلس تحت عنوان وضع طبقه کارگر در انگلستان "که بحق نانا مه و اعلام جنگ علیه سرمایه داری سوب می شود، از جمله آثار گرگانه سوسیالیست که مبین تحقیقات و مطالعات مستقل لس در زمینه تکامل سرمایه داری در انگلستان ف قانونمندیهای سرمایه داری است. ر آن تضادهای آشتی ناپذیر میان پرولتاریا رژوازی بوضوح تشریح، و ناگزیری آزادی

طبقه کارگر از بند سرمایه نتیجه گیری می شود. اهمیت تحقیقات و مطالعات انگلس تا بدان حد بود که مارکس نوشت: "من در باره دوران آغاز صنعت بزرگ تا ۱۸۴۵، جز بطور گذرا، صحبتی نمی کنم. برای اطلاعات بیشتر بپردازین مورد به کتاب فردریش انگلس تحت عنوان (وضع طبقه کارگر در انگلستان) چاپ لایپزیک ۱۸۴۵، مراجعه شود. واقعاً انگلس روح شیوه تولید سرمایه داری را در یافته است. برای پی بردن به این حقیقت به گزارش های کارخانجات و گزارشهای گزارشهای درباره معادن که از ۱۸۴۵ بعداً انتشار یافته مراجعه شوندیک مقلیسه سطحی نوشته انگلس با گزارش های رسمی ای، که ۱۸ تا ۲۰ سال پس از انتشار اثرش از طرف کمیسیون تحقیق درباره کار کودکان، ۶۷-۱۸۶۳ منتشر گردیده، نشان می دهد که وی به چه نحو شگفتانگیزی وضع را در جزئیات آن ترسیم نموده است." (۲) آموزش های انگلس در امر ما تریالیسم دیالکتیک و تاریخی بویژه پس از مرگ مارکس ابعاد وسیع تری بخود گرفت. مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۵ نظرات فلسفی (استنباط مادی از طبیعت و تاریخ) خود را در مقابل نظریات ایدئولوژیک فلسفه آلمان، در انتقاداتی که از فلسفه مابعد هگل بعمل آوردند، بیان کرده و روش خود را در قبال فلسفه هگل روشن ساختند، اما آنچه که مربوط به فوئر باخ می شد این مسئله به تعویق افتاد، انگلس در این زمینه می گوید: "ما در موارد مختلفی را جمع به روش خود نسبت به هگل اظهار نظر کرده ایم، ولی این کار را در هیچ جا بطور کامل انجام ندادیم. و اما در باره فوئر باخ که بهر حال از لحاظ معینی حلقه واسطه بین فلسفه هگل و تئوری ماست باید گفت که بهیچوجه بوی نپرداختیم." (۳) اما خود انگلس پس از مرگ مارکس، با توانائی تحسین برانگیزی به این مهم پرداخت و بر مبنای تظاهراتی که مارکس در مورد فوئر باخ نگاشته بود، از عهده این وظیفه نیز برآمد. اثر جاودانه "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" که انگلس طی آن شکل یا بی جوامع اولیه بشری و تکامل آن را بطرز بسیار دقیق و موشکافانه ای بیان می کند و با استنادی، تجزیه و تحلیل تاریخی خود را ترا زبندی می نماید، مشحون از آموزش های علمی و تعالیم کمونیستی در زمینه های مختلف، خصوصاً در مورد دولت است. تلاش های انگلس در تدوین

روش مارکس، چاپ مجدد آثار او ترجمه این آثار به زبان های دیگر، تهیه و تنظیم و تکمیل دست نوشته های مارکس و چاپ کتاب دوم و سوم کا پیتال و غیره، از جمله خدمات انگلس که به جرات میتوان گفت فقط از عهده او ساخته بود، محسوب می شود. مجموعه آموزش های انگلس، او را با شایستگی تمام به مقام برجسته ترین متفکر عصر حاضر پس از مارکس ارتقاء داده است. بمناسبت نود و سومین سال درگذشت این انقلابی کبیر، دانشمند شهیر و آموزگار پرولتاریا جهانی، فرصت را مغتنم شمرده و شمه ای از دیدگاه او را در مورد قهر با زگومی کنیم و از این طریق یاد او را که همواره در خاطر کارگران سراسر گیتی زنده خواهد ماند، گرامی میداریم.

انگلس هر آینه سخن از قهر بمیان می آورد، هسته اصلی نظر مارکس را حفظ کرده و همان مضمون را در جوه مختلف و ابعدی همه جا نیه، با توانمندی بی مانندی بسط و توضیح می دهد. این حقیقت از جمله در پلمیک های انگلس با ایگن دورینگ مشاهده می شود. انگلس علیه نظریات دورینگ که در برخی از نشریات سوسیال دموکراتیک آن زمان (۱۸۷۸) بچاپ می رسید و با "سیستم سازی" به تبلیغ و ترویج ایده های متافیزیکی مشغول بود، به انتقادی سخت و کوبنده دست زد و تمامی انحرافات نظری او را در زمینه های فلسفه، اقتصاد سیاسی، تاریخ و غیره بر ملا ساخت. از جمله مقولاتی که انگلس با دقت و قدرت شگرفی بدان می پردازد، قهر و نقش آن در تاریخ است. کنه تفکرات دورینگ بر این مبنا قرار داشت که، شکل بندی روابط سیاسی را "از لحاظ تاریخی اصل" می شمرد و به وابستگی های اقتصادی بعنوان واقعیتی ثانوی می نگریست. دورینگ برخلاف سوسیالیسم علمی که شرایط اقتصادی را اساس می دانند و عناصر مختلف روبنا از قبیل تئوریهای سیاسی، فلسفی، حقوقی و غیره را با زتاب این شرایط می شمرد، معتقد بود که "اصل متقدم باید در قهر بلاواسطه سیاسی جستجو گردد و دونه در یک قدرت غیر مستقیم اقتصادی" (۴). و قهر بعنوان یک "اصل اساسی تاریخ" "هدف" است و "در تاریخ جنبه های اقتصادی مناسبات، در برابر جنبه های سیاسی آن یک امر فرعی و ثانوی است" (۵) و از اینجا به این نتیجه می رسید که اضافه ارزش و مالکیت خصوصی - که

دورینگ آن را " مالکیت قهری " می نامید - در نتیجه قهرپدیدارگشته است و خلاصه آنکه قهر، علت العلل و توضیح نهائی همه نمودهای اقتصادی قلمداد می شد. نتیجه مستقیم این تئوریهای مشعشعانه، تحریف آشکار تکامل تاریخ و پرده پوشی منبع سود و منبع ثروت طبقه سرمایه دار بود.

انگلس ( و طبیعتا مارکس ) سیر تکاملی سرمایه داری را از نخستین نطفه های اقتصاد کالائی تا تولید بزرگ مورد پژوهش قرار داد و شکل گیری فرما سیون اقتصادی - اجتماعی جدید را زدل شیوه تولید کهنه بیان کرد. انگلس ناگزیری تکوین طبقه جدید ( پرولتاریا ) و پیروزی او بر سرمایه رانی نیز اثبات و استنتاج نمود. این تبیین ما تریالیستی ارتاریخ و چگونگی سیر تحول جامعه و بالاخره دفاع قاطع او از ماتریالیسم فلسفی، جایی برای تبلیغات ایده آلیستی آقای دورینگ باقی نگذاشت. انگلس در ادامه آموزش های مارکس بوضوح نشان داد که در اثر رشد نیروهای مولده، از یک ساختمان زندگی اجتماعی، ساختمان دیگری که عالی تر از قبلی است، نشو و نما می یابد. او همچنین این مسئله را که معرفت انسان ها انعکاس طبیعتی است که مستقل از آنان وجود دارد، یعنی انعکاس ماده در حال تکامل است با وضوح شگرفی بیان داشت و قویا اثبات نمود که معرفت اجتماعی انسان با زتاب رژیم اقتصادی است و بالاخره انگلس از ایده های اساسی و قانون ارزش اضافی که مارکس با استادی بی نظیری در کا پیتال بیان کرده بود به دفاع برخاست و بارها منبع ثروت سرمایه داران و علل فقر اکثریت عظیم جامعه را توضیح داد و ضمن توضیح پروسه تکامل جامعه، اضمحلال مالکیت اشتراکی اولیه و بالاخره افزایش تولید و تغییر در مناسبات تولید و مبادله، یعنی بعزل کامل اقتصاد، به فصیح ترین شکلی، شکل یابی مالکیت خصوصی را بیان داشت و بی اعتباری تئوری " قهر " دورینگ را به اثبات رساند. دورینگ چنین تصویری کرد که - ثروتمندان از طریق اعمال قهر و باراهزنی، اموال دیگران را به تصاحب خود در آورده اند و از این طریق سرمایه دارگشته اند. انگلس با این توضیح ساده که " آنها خصوصی می بایستی قبلا وجود داشته باشد تا از هزنی بتواند اموال

قادر به مقاومت در مقابل این ارتش عظیم بالنده تاریخی، نیست.

اما آقای دورینگ علی رغم این ها، و وجود آنکه اینهمه نقش برای " قهر " قائل است و بر این باور است که قهر مولد مالکیت خصوصی و نیز مانع لغو این نوع مالکیت است " قهر " را بطور کلی " شرمطلق " میدانند، و هر نوع اعمال قهر را موجب انحطاط اخلاقی کسی که به اعمال قهر می پردازد می شمارد، و به نقش دیگر قهر، یعنی نقش انقلابی قهر در تاریخ کمترین اشاره ای نمی کند. اما انگلس به خلاف میل و منافع دورینگ و همه دنباله رانان امروزی او، بر این نقش قهر کرارا تاکید می ورزد. انگلس قهر را کارافزایی می داند؛ بوسیله آن حرکت اجتماعی راه خود را می گشاید و اشکال سیاسی کهنه را درهم می شکند، و دراکه نوشته های خود، بر ضرورت اعمال این قهر انقلاب قهری تاکید می ورزد و همه جا ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها، به قسمی که ب نظریه انقلاب قهری و ناگزیری این انقلاب مطابقت داشته باشد یا فشاری می کند، و از این طریق به حراست از جوهر انقلابی اندیشه ها مارکس در قبال همه سوسیال - رفورمیست ها اقسام اپورتونیست ها و مدافعین منافذ بورژوازی برمی خیزد. سخنان انگلس در باره انقلاب قهری که توسط لنین " به ستایش نامه ای در وصف آن ( قهر ) تشبیه گشته است چنین است " ... درباره اینکه قوه قهریه در تاریخ نقش دیگری نیز ایفا میکند، ( علاوه بر عام شریودن ) که همانا نقش انقلابی است درباره اینکه قوه قهریه، بنا به گفته مارکس برای هر جامعه کهنه ای که آستان جامع نوین است، بمنزله ماماست، درباره اینکه قوه قهریه آنچنان سلاحیست که جنب اجتماعی بوسیله آن راه خود را هموار می سازد، و شکل های سیاسی و متحجر و مرده را درهم می شکند - درباره هیچیک از اینها آقای دورینگ سخنی نمی گوید... " ( ۹ ) انگلس تا کید فراوان بر انقلاب قهری، در پیشگفتار خود در سال ۱۸۹۱ بر کتاب " جنگ داخلی " مازک درس های کمون را با وضوح شگرفی تلخیص می کند، بر ضرورت مسلح ماندن کارگران تا کید می ورزد، و این نکته را که خلق سلا کارگران توسط بورژوازی، منجر به شکست آنان می گردد چنین بیان می دارد :

دیگران را به تصاحب خود در آورد " ( ۶ ) پوچی تئوری دورینگ و صحت نظرات مارکس را اثبات می نمود. اثبات این نکته که قهر می تواند اموال را جابجا کند اما نمی تواند فی نفسه مالکیت خصوصی را ایجاد کند، تئوری دورینگ و نقشی که او برای قهر قائل بود در هم ریخت. انگلس در پلمیک های خود با دورینگ با اشاره به تبیینی که مارکس در سرمایه از بورژوازی می دهد و ذکر این نکته می پردازد که در مرحله معینی از تکامل، تولید کالائی مبدل به سرمایه - داری میشود، و بورژوازی را از راه اقتصادی و نه از راه سیاسی و عا مل رونیائی ( یعنی اعمال قهر ) بنجل های نظامات کهنه ( اشرافیت و فئودالی ) را بدور می افکند، بصورت طبقه حاکمه درمی آید. " بورژوازی صرفا از راه اقتصادی و بدون هرگونه شعبده بازی قهر آمیز موجب این دگرگونی موقع خود و ایجاد طبقه جدید یعنی پرولتاریا گردید " ( ۷ ) سپس انگلس توضیح می دهد که بورژوازی بهیچوجه نمی خواست که از کار و عمل خود چنین نتیجه ای بگیرد، اما این نتیجه بطور اجتناب ناپذیری و برخلاف میل او حاصل گردید. " نیروهای مولد خود او از دستگای که آنها را رهبری می کرد سبقت جسته اند و با الزامی طبیعی تمام جامعه بورژوازی را بسوی زوال یا دگرگونی سوق میدهد و اگر بورژواها اکنون به قهر روی آورده اند تا " موقع اقتصادی " ورشکسته خود را از سقوط نجات دهند، با این وسیله فقط ثابت می کنند که مثل آقای دورینگ اسیر همان اشتباه شده اند که گویا اوضاع سیاسی " علت تعیین کننده " " موقع اقتصادی " می باشد و کاملا مثل آقای دورینگ تصویری کنند که گویا می توانند بوسیله " اصل متقدم " یعنی به وسیله " قهر بلاواسطه سیاسی " آن " واقعیات ثانوی " یعنی شرایط اقتصادی و تکامل اجتناب ناپذیر را تغییر دهند. " ( ۸ ) این سخنان کوتاه انگلس، در عین آنکه ردیه ای است بر تئوری قهر دورینگ و مرز بندی سوسیالیسم علمی و انواع سوسیالیسم تخیلی را روشن می سازد، در عین حال ناگزیری رشد روز افزون پرولتاریا و تشکل او را بعنوان یک طبقه نشان می دهد. انگلس می آموزد که رهائی کارگران ( و همه بشریت ) از قید مصائب بشماری که سرمایه بر پای آنان افکنده است، با پیکار طبقه ای پرولتاریائی متشکل تحقق می پذیرد و هیچ قدرت و یا نیروی قهری،

علیه پراکندگی

در دفاع از وحدت

و تاکتیکی با همه نیروهایی که خود را طرفدار خط مشی "اقلیت" میدانند هستیم. ما هیچ وحدت مخفی و "پنهانکی" با کسی نداریم، نتیجه تلاش مشترک ما و شورایی عالی در زمینه امر وحدت نیز همینکه به نتیجه اولیه بیا نجامد، در سطح جنبش اعلام خواهد شد. ما نقاط اشتراک و افتراق خود را بر مسائل مختلف، در سطح جنبش به بحث علنی خواهیم گذارد، تا بتوانیم هر چه اصولی تر بیک وحدت تشکیلاتی نیز دست یابیم. "هسته" نیز اگر اندکی در قبال جنبش طبقه کارگر احساس مسئولیت می کند، و نه در حرف بلکه در عمل خود را پیرو برنامه و تاکتیکهای "اقلیت" می داند، باید افکار و اعتقادات تجزیه طلبانه را کنار بگذارد، تئوری توطئه رایج را برای همیشه بدور بریزد، در مباحث مربوط به امر وحدت، فعالانه مشارکت نماید، هر مسئله مورد اختلاف در زمینه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیز بشکل سازمان یافته و در خدمت امر وحدت علنا در سطح جنبش به بحث گذاشته خواهد شد. باید علیه پراکندگی و دفاع از وحدت با تمام نیرو مبارزه کرد.

جنگ، صلح،  
نتایج و چشم انداز!

خاتمه بخشیدن به جنگ ارتجاعی، تبدیل جنگ به جنگ داخلی بر علیه رژیم است، اکنون که جنگ متوقف شده و در جبهه ها آتش بس برقرار گشته است و رژیم با عوامفریبی دم از صلح خواهی می زند، کمونیست ها ضمن افشاء این صلح خواهی دروغین با حفظ مضمون شعار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی علیه رژیم، تاکید می ورزند که صلح واقعی، صلح پایدار و دموکراتیک، در گرو سرنگونی رژیم جمهوری است. توده ها برای تحقق شعارها و خواست های انقلابی خود و برای رسیدن به یک صلح دموکراتیک جز تشدید مبارزه علیه رژیم و جز انقلاب راه دیگری ندارند.

اپورتونیست های توده ای - اکثریتی، از همین موضع به تیره ساختن ذهن کارگران و خدمتگزاری به سرمایه داران مشغول اند. اما تجارب همه انقلابات و تجربه انقلاب ایران، صحت و حقانیت این ترزا و ایده های انقلابی انگلس را به ثبوت رسانده است. کمونیست های ایران، با آموزش و کار بست این اندیشه ها و تعالیم گرانبهای فردریش انگلس، از طریق گام برداشتن در راه رهایی کارگران و زحمتکشان و تحقق آرمان های کمونیسم و از طریق مبارزه بلاوقفه علیه انواع نظریه پردازانی که خود را به لباس مارکسیسم آراسته اند، خاطر انگلس را در نود و سومین سال از دست رفتنش گرامی می دارند.

منابع

=====

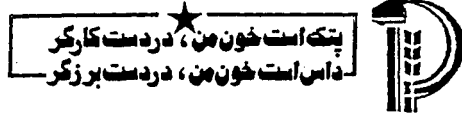
- ۱- نامه مارکس به انگلس ۱۸۶۷
- ۲- کاپیتال جلد اول - مارکس
- ۳- پیشگفتار (۱۸۸۸) - برلندویک فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان - انگلس
- ۴- درس های فلسفی - دورینگ
- ۵- همانجا
- ۶- آنتی دورینگ - انگلس
- ۷- همانجا
- ۸- همانجا
- ۹- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- همانجا

"کارگران در فرانسه، پس از هرا انقلابی مسلح بودند"، لذا بورژواهایی که زمام امور دولت را در دست داشتند خلع سلاح کارگران را نخستین فرض خود میدانستند. از اینجاست که پس از هرا انقلاب که بتوسط کارگران به پیروزی میرسد مبارزه نوینی آغاز می گردد و به شکست کارگران می انجامد" (۱۰)

انگلس با دقت و ذکاوت تحسین برانگیز و توجه عمیقی که - و این علاوه بر دانش عظیم او، نشا نگر خصائل انقلابی و مبارزه جوشی اوست - به ریزترین مسائل انقلاب مبذول داشته است، نه تنها ضرورت انقلاب قهری، و مسلح ماندن کارگران، بلکه به ضرورت اعمال قهر پس از انقلاب و آنهم از طریق مجسم ترین وسائل و ابزار اعمال قهر، از قبیل توپ و تفنگ و غیره می پردازد و در مقالاتی که علیه پرودون و دیگر آنارشیست ها که طلب می کردند، "نخستین عملا انقلاب اجتماعی می بایستی الغاتوریته باشد، بر ضرورت حتمی اعمال این اتوریته و اعمال قهر مؤکدا تاکید می کند: "آیا این آقایان هیچگاه انقلاب دیده اند؟ انقلاب بدون شک با اتوریته ترین چیزهای ممکنه است. انقلاب عملی است که در آن، بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی با وسائل فوق العاده با اتوریته ای اراده خود را به بخش دیگر تحمیل می نماید و حزب پیروزمند بالضروره مجبور است سیادت خود را بوسیله آن حس رعبی که که اسلحه وی در دل های مرتجعین ایجاد می کند، حفظ نماید..." (۱۱)

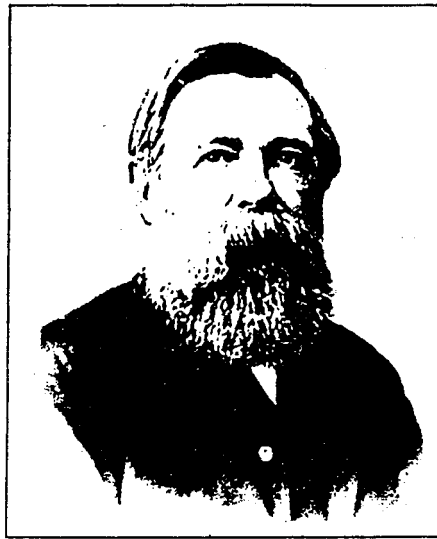
اگر زمان مارکس و انگلس چنین ایده ها و افکار درخشانی، بدوا خصومت امثال لاسال، پرودون، دورینگ و بعد کاوتسکی، پله خانف و امثال این ها را از موضع دفاع از منافع بورژوازی برمی انگیخت، بعدها و به تناسب گسترش دامنه نفوذ آن به درون کارگران و زحمتکشان، این پدیده عمومیت بیشتری یافت و عموم احزاب و دسته جات سوسیال - رفورمیست و اپورتونیست به شیوه های مختلفی به مخالفت مستقیم و غیرمستقیم با آن برخاستند و با تجدید نظر و تحریف مارکسیسم - لنینیسم، تلاش کردند اصول مبارزه طبقاتی را از ایده های انقلابی آن تهی سازند و افکار و عقاید بورژوازی را به درون جنبش کارگری رسوخ دهند.

در ایران نیز سال هاست که



- \* حسین الهیاری
- \* فرزاد صیامی
- \* فرخ سپهری
- \* فرامرز شریفی
- \* ابراهیم جلالی
- \* زهرافرا نبردار
- \* عظیم سرعتی
- \* گودرز همدانی
- \* ونداد ایمانی
- \* فیروز صدیقی
- \* ایوب ملکسی
- \* بیژن مجنون
- \* جواد کاشی
- \* احمد زیبرم
- \* حسن کههل
- \* مهدی یوسفی

## انگلس و نقش قهر در تاریخ (بمناسبت نود و سومین سالگرد مرگ فردریش انگلس)



روز پنجم آگوست، برابر ۱۴ مرداد، مصاف بود با درگذشت فردریش انگلس، هم‌رزم و هم‌مرام کارل مارکس و بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی. همانطور که نام مارکس، به طور بلاواسطه انگلس را تداعی می‌کند، نام بردن از انگلس نیز با ذکر بلافاصله نام مارکس همراه است و این بخاطر خدمات بی‌سابقه، کاربیدیغ و مشترک آنها در پایه‌گذاری و تدوین سوسیالیسم علمی است. افکار و اندیشه‌های سترگی که را هنمای عمل کمونیست‌ها در راه‌های کارگران سراسر جهان از قید بندگی و نظام مزدوری، و تعالی جامعه بشری است. انگلس دوست دیرین مارکس و داماد - در صفحه ۲۷

## موج جدید اعدام و تیرباران در زندانها

هرچه بروخامت و وضع رژیم - جمهوری اسلامی افزوده می‌شود، هرچه شکست سیاستهای ارتجاعی رژیم عیانتر میگردد و هرچه موج اعتراض و مبارزه توده‌ها گسترش بیشتری می‌یابد، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی درواپسین لحظات حیات‌ننگین‌اش هارترو عنان گسیخته‌تر عمل می‌کند و به دامنشانه‌ترین و وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق متوسل می‌شود تا مرگ محتوم خود را چندصباحی دیگر به تاخیر بیاورد.

طی یکماه گذشته دژخیمان جمهوری اسلامی موج جدیدی از اعدام‌های دسته‌جمعی را در زندانها بر راه انداخته‌اند. روز بیست و نهم تیرماه ۷ تن از زندانیان سیاسی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. حکم اعدام دهها تن دیگر در بیدارگاه‌های رژیم به تأیید رسیده، ملاقات زندانیان سیاسی زندانهای تهران با خانواده‌هایشان تا آخر مردادماه لغو شده است و دژخیمان در پارساخ اعتراض خانواده‌های زندانیان سیاسی با وقاحت و بیشماری عنوان کرده‌اند: "مشغول پاکسازی زندان هستیم". اخبار فوق و کلیه شواهد موجود حاکی از آن است که دژخیمان دور دیگری از توحش و بربریت را علیه زندانیان سیاسی سازمان

گرامی باد خاطر شهدای مردادماه  
سازمان رفقا:

- \* قدرت‌الله (مجید) شاهین سخن
- \* عباس جمشیدی رودباری
- \* ابوالقاسم رشوند سرداری
- \* هادی حسین زاده کرمانی
- \* مرتضی (امیر) فاطمی
- \* محمد صفاری آشتیانی
- \* عبدالکریم عبدالله پور
- \* محمد رسول عزیزیان
- \* جهانبخش پایداری
- \* جمیل اکبری آذر
- \* مهدی فضیلت کلام
- \* زین‌العابدین رشتچی
- \* جمشید پورقاسمی
- \* سعید میرشکاری
- \* مسعود جعفرپور
- \* هرمز گرجی بیانی
- \* یوسف کشنی زاده
- \* داریوش شفاهیان
- \* عباسعلی شریفیان
- \* غلامرضا بانژاد
- \* فریدون شافعی

در صفحه ۲۹

برای تماس با:

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

نامه‌های خود را در دونسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نام‌ها را به آدرس زیر پست کنند.

Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورند نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

Jalali  
201964 M  
Credit Lyonnais  
29 Bd. Jules-Ferry  
75011 - Paris  
FRANCE

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق